



Theosophical-Philosophical Foundation of Iranian Art

Volume 2 / Issue 2 / pages 130-151 e-ISSN: 2980-7875

Original Research

10.30486/PIA.2023.1983311.1028



Scale Assessment in the Design of Human-Built Environments through Hermeneutics

Seyed Morteza Shahidi Rizi¹, Hutan Irvani², Abdullah Jabal Ameli³, Marziyeh Piravi Vanak⁴

1 Doctoral student in the field of architecture, Department of Architecture and Urban Planning, Islamic Azad University, Isfahan (Khorasgan) Branch, Isfahan, Iran

Tourism, Architecture and Urban Research Center, Islamic Azad University, Isfahan (Khorasgan) Branch, Isfahan, Iran
(Corresponding author)

2 Assistant Professor, Faculty of Architecture, Islamic Azad University, Ardestan Branch, Ardestan, Iran

3 Assistant Professor, Department of Architecture, Islamic Azad University, Isfahan (Khorasgan) Branch, Isfahan, Iran.

4 Associate Professor, Faculty of Philosophy, Isfahan University of Arts, Isfahan, Iran.

Abstract

The lack of success in many civil engineering projects often results from a failure to grasp the concept of scale in design and planning. Understanding active environmental indicators and their impact is vital for determining scale. In the field of architecture and urban governance, "scale" encompasses various quantitative and qualitative aspects, which are diverse and complex, posing a significant challenge for comprehension. This raises the question: How can a designer effectively incorporate quantitative and qualitative measurements in the design environment, reflecting the project's scale, throughout the design process? Most scale errors occur when transferring the designer's vision from a mental image or sketch onto paper to match the actual dimensions of the physical structure in the external environment. While the designer (architect, urban planner, policy maker) may easily sketch on paper, the external environment is subject to invasion, occupation, and irreversible changes, which can lead to its degradation or enhancement. This issue prompts a philosophical investigation into how our limited human understanding can connect meaningfully with the vast external world. The research methodology is qualitative and practically oriented, aiming to present findings through logical reasoning grounded in hermeneutics and the concept of scale.

Keywords: Dasein, Hermeneutics, Man-Made Environment, Scale

Received: 2023-04-04

Accepted: 2023-10-27

mo.shahidi110@gmail.com



سنجش مقیاس در طراحی محیط‌های انسان ساخت از طریق هرمنوتیک

سید مرتضی شهیدی ریزی^۱، هوتن ابروانی^۲، عبدالله جبل عاملی^۳، مرضیه پیراوی ونک^۴

- ۱ دانشجوی دکتری رشته معماری، گروه معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران
مرکز تحقیقات گردشگری، معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
- ۲ استادیار، دانشکده معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اردستان، اردستان، ایران.
- ۳ استادیار، گروه معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
- ۴ دانشیار، دانشکده فلسفه، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران.

چکیده

عدم موفقیت بسیاری از پروژه‌های عمرانی و تصمیمات از نوع حکمرانی ناشی از عدم فهم مقیاس در طراحی و برنامه ریزی می‌باشد. قیاس شاخص‌های فعال در محیط و فهم میزان تاثیرگذاری آن‌ها مقیاس را به دست می‌دهد؛ در عرصه معماری و حکمرانی شهری "مقیاس" کمیت‌ها و کیفیت‌های مختلف و ناهمسان را شامل می‌شود که احصا و فهم آنها بسیار مشکل و این سوال مطرح می‌شود: ادراک گستره قیاس‌های کمی و کیفی محیط طراحی که بازتاب آن‌ها مقیاس پروژه را آشکار می‌کند برای یک طراح چگونه فهم می‌آید، به گونه‌ای که طراح بر برد، نفوذ و کارایی خط خود، در طول عملیات طراحی مسلط باشد؟ عمدتاً خطای مقیاس در طی انتقال ادراکی در فاصله مابین تصویر ذهنی طراح و یا طرح او بر روی کاغذ تا ابعاد واقعی بنا در محیط بیرون اتفاق می‌افتد؛ در واقع طراح (معمار، شهرساز، سیاستگذار) با تصمیم خود که به سادگی آن را روی کاغذ ترسیم می‌نماید، در محیط خارجی در حال دخل و تصرف و ایجاد تغییرات غیر قابل برگشت است و می‌تواند محیط و ویژگی‌هایش را تخریب یا تقویت نماید. این موضوع نیازمند یک مطالعه فلسفی است در خصوص اینکه رابطه فهم محدود انسان، چگونه با جهان نامحدود بیرون به طور صحیح برقرار می‌شود. مقاله حاضر تفکر سوپرتکتویسم را برای ادراک محیط ناقص می‌داند و در مقابل به کارگیری روش هرمنوتیک در فهم را به عنوان طریق ادراک محیط و مقیاس معرفی می‌نماید. روش این تحقیق کیفی و از منظر هدف کاربردی است و سعی دارد با فراهم آوردن گفتمان هرمنوتیک و مقیاس به شیوه استدلال منطقی نتایج خود را بیان نماید.

کلمات کلیدی: دازاین، محیط انسان ساخت، مقیاس، هرمنوتیک.

۱- مقدمه / بیان مساله

مقیاس از اندازه‌گیری و قیاس شاخص‌های فعال در محیط و میزان تاثیرگذاری آن‌ها به دست می‌آید، آنگاه که قیاس عوامل موثر و فعال محیط، تفاوت‌های کمی و همسان را شامل شود، نتیجتاً پیچیدگی‌هایی قابل تبیین عرضه می‌نماید؛ اما در معماری و حکمرانی شهری، از طراحی یک صندلی ساده در یک پیاده‌راه گرفته تا طراحی مسکن، مجموعه‌های آپارتمانی، بناهای بزرگ، طرح‌های شهری، پروژه‌های آمایش سرزمین و حتی تصمیم‌های کلان منطقه‌ای؛ تفاوت‌های کمی و کیفی موثر در محیط طراحی، متنوع، متعدد و بسیار ناهمسان است؛ عبور از این پیچیدگی ادراکی و بازتاب آن‌ها در طرح توسط طراح، آشکار کننده مقیاس پروژه می‌باشد. واضح است هر چقدر حوزه طراحی بزرگ‌تر می‌شود این عوامل دخیل، به لحاظ کمیت و کیفیت پیچیده‌تر می‌شوند، به گونه‌ای که در پروژه‌های بزرگ پایانی برای بر شمردن و احصاء این عوامل متعدد مادی و معنوی نمی‌توان تصور کرد؛ به بیان دیگر در یک نقشه یا محیط طراحی با مقیاس ۱ به ۵۰۰ هزار، درست است خطی که بر روی کاغذ ترسیم می‌شود یک سانتیمتر طول دارد و به سادگی ترسیم می‌گردد؛ اما در محیط واقعی این خط ۵ هزار متر طول دارد و حاوی پارامترهای مختلف مادی و معنوی بسیاری، اعم از انواع عوارضات اجتماعی، جغرافیایی، فرهنگی مذهبی، آداب و رسوم می‌باشد که نبایست هرگز تاثیر آن‌ها در طراحی فراموش گردد و بازتاب مقیاس بهینه آن‌ها در مقیاس طرح و پروژه، به گونه‌ای پایداری پروژه را فراهم می‌آورد. انسان از دیرباز برای خلق فضایی کالبدی بدین گونه عمل نموده است که در ابتدا تصویر ذهنی‌اش را به صورت مستقیم در محیط ساخته و با رشد تمدنی این تصویر ذهنی را نخست بر روی کاغذ و یا ابزار دیگر پروراند است و سپس اقدام به ایجاد و ساخت بنا طبق آن نقشی ترسیمی در محیط واقعی نموده؛ بنابراین فاصله‌ای بین محیط انتزاعی ذهنی و محیط واقعی عالم عینی در طراحی وجود دارد و اغلب خطای مقیاس در طی این انتقال ادراکی در فاصله بین تصویر ذهنی طراح و یا طرح او بر روی کاغذ تا ابعاد واقعی بنا در محیط بیرون از ذهن و یا کاغذ اتفاق می‌افتد. در شیوه رایج بدین گونه است که طراح ابتدای ورود به مسئله طراحی، اطلاعاتی را از موضوع، نیازها، اهداف و برنامه‌های پروژه جمع‌آوری کرده و سپس وارد طراحی به سبک خاص خود می‌شود، حال این سوال مطرح می‌گردد، چگونه می‌توان کثرت و تنوع وجوه مختلف و مرتبط پیرامون مسأله طراحی و ارتباطات مادی و معنوی میان آن‌ها را که به طور مجموع خلاصه می‌شود در کمیت و کیفیت آشکار یا پنهان خط ترسیمی طراح و یا تصمیمی از نوع حکمرانی بر جوامع انسانی، تحت عنوان وجوه پنهان در مسأله مقیاس را فهم و کنترل کرد و بر آن‌ها مشرف گردید به نحوی که تسلط طراح بر برد و نفوذ طرح، قدرت خط یا تصمیم خود در محیط که موجب (تخریب - تغییر - تقویت یا بازسازی) محیط می‌شود در طول پروسه طراحی کسر نگردد. در مطالعات این تحقیق پیشینه‌ای در خصوص ادراک مفهومی مقیاس در طراحی در منابع کتابخانه‌ای، مقالات و منابع دیگر یافت نگردید و عمده مطالب موجود صرفاً به حوزه شکلی و تناسب هندسی در طراحی پرداخته بودند؛ این در حالی است که تعمق در این موضوع یکی از ضرورت‌های مهم حوزه نظری طراحی معماری و شهرسازی می‌باشد. تحقیق حاضر جمع‌آوری اطلاعات و به کارگیری آن‌ها برای فهم مقیاس در طراحی از نوع ادراک سوژکتویسم را ناکافی و غیرممکن دانست و راه شناخت و ادراک صحیح از مقیاس در طراحی را، حصول شناخت نسبت به محیط به شیوه و فهم هرمنوتیک در فلسفه که در مقابل تفکر سوژکتویسم قرار دارد می‌داند؛ لذا در پیشینه مطالعات فلسفی مقاله حاضر، سیر تکاملی هرمنوتیک، در اندیشه فیلسوفانی همچون دیلتای، شلایر ماخر، هایدگر و گادامر^۱ و توسعه دهندگان آن در وجوه مفهومی ادراک در معماری نظیر نوربرگ شولتز، یوهانی پالاسما، و مرلوپونتی^۲ مد نظر قرار گرفته است.

۲- روش تحقیق

روش این تحقیق کیفی و از منظر هدف توسعه‌ای و کاربردی است. در ابتدا برای تاکید بر ضرورت توجه حوزه نظری و اندیشه‌ورزی معماری و شهرسازی به موضوع ادراک مقیاس در طراحی و برنامه‌ریزی و بیان اهمیت آن، این تحقیق ارتباط بین عدم موفقیت و وجود خطای مقیاس را در پروژه‌های؛ ۱- طرح آمایش سرزمین مجموعه شهری غرب استان اصفهان سال تصویب و اجرا ۱۳۹۲ شمسی

۲- گنبد ملنیوم در شهر لندن ۳- شهر جدید اوردوس در منطقه کانگبashi کشور چین ۴- ساختمان ارگ جهان‌نما واقع در میدان امام حسین شهر اصفهان، که مورد بحث و نقد محافل تخصصی این حرفه، در یک دهه اخیر بوده است را از منظر وجود نقیصه ادراک مقیاس در آن‌ها، به روش تحلیل محتوا مورد بررسی میدانی و مطالعاتی خود قرار می‌دهد؛ روش جمع‌آوری اطلاعات برای فهم نسبت اشیاء و روابط موجود در محیط در این نمونه‌ها، منتج از فلسفه سوپژکتویسم است و نقص شناختی در این شیوه به دلیل فراموش شدن کارایی اجزاء محیط در طراحی در تحلیل کاملاً مشهود است؛ بنابراین تحقیق به دنبال راه و روش دیگری در فهم روابط و نسبت اجزاء محیط برای ادراک مقیاس است، این تحقیق هرمنوتیک را به عنوان یک اصل بنیادین، شناخته شده در جهان فلسفه، که در مقابل تفکر سوپژکتویسم در فلسفه مطرح است را مبنای راهنمایی و استدلال خود قرار داده است و با توجه به ماهیت بحث خود تکنیک استدلال منطقی در تحقیق را به عنوان روش تحقیق انتخاب نموده است. در مقاله حاضر طرح مباحث مهم فهم در هرمنوتیک از فروکاست داده‌های کیفی به شیوه کدگذاری، مرتب کردن و شاخص‌سازی مقوله‌های مرتبط با ادراک و فهم در منابع کتابخانه‌ای هرمنوتیک به‌ویژه منابع فارسی نگارش شده در مورد کتاب هستی و زمان اثر هایدگر به عنوان توسعه دهنده هرمنوتیک در دیگر شاخه‌های علوم به‌دست آمد و مطالب حاصل شده بر اساس چگونگی فهم نسبت به محیط در هرمنوتیک ترتیب‌بندی گردید، با قراردادن ترتیبی آن‌ها در طیف دوگانه هرمنوتیک و مقیاس منطبق با تشکیل طیف سامانه گفتمانی در شیوه استدلال منطقی؛ از آن‌جا که ذهن در منطق از برقراری رابطه بین قضایای معلوم و پذیرش بدیهیات به کار گرفته شده در مورد مساله تحقیق به کشف قضایای مجهول در آن می‌پردازد؛ در بحث حاضر با تاویل چگونگی فهم‌یافتن انسان نسبت به محیط در هرمنوتیک، سمت دیگر طیف منطق، یعنی فهم و ادراک محیط طراحی برای ادراک مقیاس پاسخ داده خواهد شد؛ لذا در این شیوه به دلیل ایجاد گفتمان بین مبنای استدلال و بحث تحقیق، مبنای نظری، بحث و تحلیل محتوا در هم ادغام می‌گردد. نتایج تحقیق از طریق متدولوژی آزمون در باب ترکیب مقولات ذهنی و عینی در منطق، از طریق کنترل ظرفیت سودمندی و کارایی نتایج حاصل شده از تحقیق برای مجامع فنی و تخصصی مربوطه و کنترل ظرفیت بحث برای ایجاد طوفان فکری در آن‌ها و همچنین کنترل مشاهدات عینی نتایج به‌دست آمده از تحقیق، در یک یا چند پروژه میدانی طراحی شده منطبق با نتایج تحقیق که در تحقیق حاضر پل خواجه ساخته عصر صفوی در شهر اصفهان که ویژگی‌های طراحی آن منطبق با شاخصه‌های ادراک مقیاس محیط‌های انسان ساخت از طریق هرمنوتیک است، مورد صحت‌سنجی قرار می‌گیرد و در انتها چگونگی ادراک مقیاس از طریق هرمنوتیک با ترسیم دیاگرامی تبیین می‌گردد.

۳- ادبیات پژوهش (مبانی نظری)

بررسی وجود ارتباط مثبت بین خطای ادراک مقیاس در طراحی و ناکارآمدی در نمونه پروژه‌های موردی ذیل:

- خطای مقیاس در طرح آمایش سرزمین مجموعه شهری غرب استان اصفهان سال تصویب ۱۳۹۲: طرح "مجموعه شهری اصفهان" به وسعت ۸۳۴۵ کیلومتر مربع، شعاع حدود ۲۰۰ کیلومتر از مرکز، ۷ شهرستان این استان، را از زمان تصویب درگیر خود نموده است، و با اعمال محدودیت‌هایی نظیر جلوگیری از هرگونه توسعه فعالیت، سکونت و رشد صنایع تولیدی (کوچک و بزرگ) در شهرها و روستاهای غرب استان با دلایل توجیهی، همچون اینکه غرب استان با بهره‌برداری از رودخانه زاینده رود کاملاً اشباع از فعالیت و کار است، سیاست انتقال هرگونه فعالیت و سکونت جدید را به شرق استان تحت عنوان مناطق کم‌برخوردار، با فاصله‌ای حدوداً ۲۵۰ کیلومتر دورتر از مناطق مبدا پیش گرفته است. در این طرح به دلیل عدم شناخت و درک صحیح از مقیاس روابط و اندازه‌ها و مقیاس جابجایی انسان در حوزه‌های (سکونت - کار - تفریح) توسط تیم طراحی، ساده‌انگاری سهولت جابه‌جایی خطوط بر روی کاغذ توسط دست و صعوبت جابه‌جایی افراد، فعالیت و سکونت انسان در ابعاد فیزیکی و فرافیزیکی در واقعیت و اجرا، به هم ریختن نظم ارگانیک زندگی انسان و محیط در واقعیت بیرونی و مسائلی از این دست، به جای آنکه طرح مذکور راه‌گشا برای جامعه انسانی هدف باشد بعد از اجرای آن مشکلات فراوانی را برای مردم و جامعه ایجاد شده است. این طرح هرگونه توسعه در

سطح و ارتفاع را برای مناطق شهری غرب، با آوردن کلمه تحدید فضایی ممنوع کرد و این تصمیم، منتج به گرانی زمین در غرب استان و تقویت حاشیه‌نشینی شده است. سرریز جمعیت جدید متقاضی سکونت در غرب استان هرگز در مناطق تعیین شده در شرق استان ساکن نشده‌اند و افزایش نرخ رشد بیکاری از حدود ۷ درصد قبل از اجرای طرح تا حدود ۲۵ درصد در غرب استان (گزارش اداره کل کار و رفاه استان صفهان)، بعد از اجرای طرح، نتیجه جلوگیری از ایجاد هرگونه صنایع کارگاهی و شهرک‌های صنعتی جدید در غرب استان بوده است. عدم استقبال مردم از شهرک‌های صنعتی ایجاد شده در مناطق کویری شرق به علت دوری و اتلاف منابع هزینه شده دولتی، به هم ریختن بافت‌های فرهنگی و عدم توجه به نظارت‌های پنهان موجود در جوامع هم‌فرهنگ و هم‌آشنا، معضلات اجتماعی بیشتر، تخریب محیط زیست و ... که گستره نتایج اجرایی طرح مذکور از تحمل این مقاله خارج است. ارتباط موثر و مثبتی بین تضعیف و تخریب محیط به واسطه کارکرد این محیط انسان ساخت و آسان‌نگاری جابه‌جایی سکونت و فعالیت در محیط واقعی به سادگی جابه‌جایی سکونت و فعالیت بر روی کاغذ توسط طراحان وجود دارد و نشان از عدم آشنایی طراحان این طرح‌های آمایش سرزمین با حوزه ادراک و فهم مقیاس است. (نقش جهان پارس، ۱۳۹۲)



شکل ۱- شهر جدید اوردوس چین

<https://www.findatour.co/blog/attractions>

-شهر جدید اوردوس در منطقه کانگباشی کشور چین

(شکل-۱): این منطقه مانند ایالت‌های وحشی غرب، شهر ارواح نامیده می‌شود. در سال ۲۰۰۴، دولت چین به منظور گسترش منطقه و با کشف معادن ذغال سنگ در این منطقه، با سیاست ساخت شهرهای جدید در حومه شهرهای مادر، با هدف تامین مسکن خانوارها و انتقال جمعیت تصمیم گرفت که شهر جدید را ۱۸ مایل دورتر از شهر اصلی بسازد. شهر جدید طی پنج سال ساخته شد و ۳۵۲ میلیون دلار فقط بابت جاده‌سازی‌اش خرج داشت. خطا در محاسبه مقیاس واقعی عرضه و تقاضای مسکن و خطا در ادراک نحوه شکل‌گیری جوامع بشری و عدم برقراری رابطه

تناسب نسبت‌های پنهان حاکم بر جوامع انسانی در فاهمه سیاست‌گزاران، مداخله در بازار ساخت مسکن بدون فهم مقیاس پراکندگی جمعیت، اقتصاد و فعالیت انسان باعث شد شهری که قرار بود پذیرای یک میلیون شهروند چینی باشد حالا علی‌رغم اجرای تمام برنامه‌های تشویقی توسط دولت چین برای استقبال مردم به سکونت در این شهر جمعیتی کمتر از ۱۰۰ هزار نفر در این شهر ساکن باشند. این شهر با خیابان‌ها و فضاهای عمومی و خصوصی طراحی شده، موزه‌ها، سالن‌های تئاتر، دانشگاه‌ها، زمین‌های ورزشی، سازمان‌های دولتی، برج‌های مسکونی زیبا، تراکم جمعیتی کمتر از ۱۸ نفر در هر کیلومتر مربع را تجربه می‌کند که فقط مقامات دولتی و کارگران مهاجر آن‌جا را برای سکونت مفید می‌دانند. این موضوع نتیجه اشتباهی است در عقیده مسئولان که فقط شهر را باید ساخت، مردم خودشان می‌آیند. کشور چین با بیش از ۶۵ میلیون خانه خالی در حومه و شهرهای جدید هنوز نتوانسته است انباشت تقاضای مسکن در شهرهای بزرگ برای افراد کم‌درآمد را پاسخگو باشد و ضمن رشد قیمت مسکن، همچنان دوگانه "ساخت در حومه و تقاضا در مرکز" و بازاری ناهمگن در ساخت و ساز چین برقرار است (مجله الی گشت، ۱۳۹۶).



شکل ۲- گنبد ملنیوم شهر لندن

<https://www.britannica.com/topic/Millennium-Dome>

گنبد ملنیوم در شهر لندن (شکل-۲): سرشار از افکار خلاقانه و آینده‌گرایانه بود. این گنبد که به مناسبت آغاز قرن جدید ساخته شد؛ ۱.۲۵ میلیارد دلار هزینه برای لندن داشت. گنبد و نمایشگاه ملنیوم، سه موضوع را تحت پوشش قرار می‌دهد: چه کسی هستیم؛ چه می‌کنیم و کجا زندگی می‌کنیم. قطر دایره این گنبد که ۳۶۵ متر است؛ ۱۲ برج زردرنگ آن را روی خود نگه داشته است. گنبد و نمایشگاه در ژوئن ۲۰۰۰ افتتاح شد؛ اما متأسفانه این مجموعه که با تخمین ۱۲ میلیون کاربر و استفاده کننده در سال طراحی شده بود؛ بعد از ساخت، فقط شش میلیون گردشگر را به سوی خود جذب نمود و بدین ترتیب گنبد همان سال تعطیل شد. مقیاس این بنا بسیار بزرگ‌تر از استفاده کاربران خود بوده است؛ ۴۱ میلیون دلار صرف تعطیلی گنبد در دسامبر ۲۰۰۰ شد و بعد از چهار سال بازسازی، گنبد به شکل یک استادیوم و خانه موسیقی در سال ۲۰۰۷ دوباره افتتاح شد. (سایت خبری تابناک، ۱۳۹۰)



شکل ۳- ساختمان ارگ جهان‌نما شهر اصفهان

ماخذ: نگارنده

- ساختمان ارگ جهان‌نما واقع در میدان امام حسین شهر اصفهان (شکل-۳):

خطا در مکان‌یابی و تناسب ابعاد ساختمان این پروژه با محیط پیرامونی و در وجوه شکلی ساختمانی؛ ارتفاع کم ساختمان در طبقه همکف و قرار دادن حجمی عظیم برستون‌هایی کوتاه در ورودی‌های ساختمان، که موجب عدم حس دعوت کنندگی به داخل ساختمان شده است، نشان از وجود اشکال در ادراک ساحت مقیاس در طراحی این پروژه می‌باشد؛ این ساختمان که با صرف هزینه‌های گزاف اقتصادی ساخته شده است، پروژه‌ای ناموفق برای سرمایه‌گذاران خود از نظر بازگشت سرمایه اقتصادی و همچنین برای محیط شهری بوده و علی‌رغم گذشت بیش از یک دهه از افتتاح بنا، هنوز با کمتر از ۲۰ درصد ظرفیت، فعال می‌باشد.

مثال‌های فوق و نمونه‌های بسیار دیگر نشان از آن دارد که بدفهمی در برقراری نسبت‌های

فیزیکی و فرافیزیکی پیرامون موضوع طراحی و برداشت‌های ذهنی طراح تا ابعاد واقعی بنا

و تغییرات و اتفاقات محیطی ناشی از احداث ساخت‌ها در محیط، به طور مکرر در اقصا نقاط جهان در طراحی اتفاق می‌افتد و این درحالیست که برخی از این پروژه‌ها دارای سیاست‌گذاران و طراحان برجسته و مشهوری نیز بوده‌اند. لذا ضروریست که مقیاس در طراحی به طور ویژه مورد بررسی مفهومی قرار گیرد و بر این مسأله تأکید گردد، تا بتواند ضمن کیفیت بخشی به طراحی محیط ساخت‌ها از خسارات وارده نیز جلوگیری به عمل آید. (سایت خبری فارس، ۱۳۹۶).

طراحی منطقی در مواجهه با یک پروژه، عوامل موثر و دخیل در موضوع طراحی را در نظر می‌گیرد و جهت تفوق و پایداری پروژه خود مقیاسی زاینده شده از آن عوامل متعدد دخیل در طراحی را مد نظر قرار می‌دهد، این بدین معنی است که طراح به خط یا تصمیم خود، حوزه نفوذ و به اصطلاح برد و طول موثر طرح خود مسلط است؛ شاید نگاه ساده و اولیه به این موضوع مهم این باشد که می‌توان قبل از طراحی چک لیستی از عوامل مهم دخیل در مسئله را که به ذهن می‌آید، تهیه کرد و برای آن‌ها چاره‌اندیشی نمود و این چک لیست، تسلط ما به مقیاس طرح را کامل‌تر خواهد کرد. اگرچه تهیه چنین لیستی به صورت ابتدایی لازم و ضروریست و توجه به این امر قبل از ورود به طراحی و اهمیت قائل شدن برای آن موفقیت طرح را نسبت به طرح‌هایی که بدون تسلط و توجه به مقیاس و حوزه اثر و نفوذ خطوط تهیه و اجرا شده‌اند، بیشتر ضمانت می‌کند؛ اما مسئله عمیق‌تر از این نگاه ساده‌انگارانه است؛ دوباره به این مطلب

توجه نمایید: یک خط به طول چند سانتیمتر بر روی کاغذ که به سادگی و به صورت آبی، یا حتی پس از مطالعه و تامل در مسأله طراحی توسط طراح، تیم طراحی و یا تیم تصمیم‌ساز ترسیم می‌گردد، در واقعیت بر اساس مقیاس به چندین متر یا ده‌ها کیلومتر یا بیش‌تر، تبدیل می‌شود و عوارض ایجاد آن خطوط در محیط برای سالیان زیاد و حتی قرن‌ها ماندگاری دارد. مقیاس طرح، ارتباط تناسب میان خط یا تصمیم تغییر در محیط با تغییرات بیرونی در طراحی و برنامه‌ریزی را تبیین می‌نماید؛ تعمق در ریشه‌یابی این واژه که بروز و ظهور خارجی فهم طراح است نسبت به مقیاسه کمیت‌ها و کیفیت‌های مختلف دخیل در محیط طراحی و در واقع حوزه نفوذ و برد موثر طرح طراح را کنترل می‌نماید، نشان از آن دارد که قیاس چیزها و نسبت اشیاء و امور جاری در محیط زمانی که به تعادل یافتگی خود در ذهن می‌رسد با اضافه شدن حرف م به کلمه **قیاس** تجلی آن تعادل یافتگی در کلمه مقیاس ظهور پیدا می‌کند؛ بنابراین ادراک مقیاس در طراحی تعمق در فهم انسان است، نسبت به چگونگی درک امور جاری در محیط بیرونی و انتقال نسبت‌های اجزای آن محیط به محیط انتزاعی، به نحوی که محیط انسان ساخت منتج از خطوط طراحی نسبت خود را با محیط اولیه خود (مکان طراحی) به خوبی برقرار سازد و آن محیط بتواند پس از ایجاد محیط اولیه باز تعادل خود را بازیابد و انسان ساخت جدید در ابعاد مختلف آن محیط را تقویت نماید و هرگز ناسازگاری بر آن محیط نباشد. برای دریافت نحوه تبادلات و مقایسات ادراکی که در ذهن از محیط اتفاق می‌افتد، نیاز است تا خود فهم را مورد واکاوی فلسفی قرار دهیم و هرمنوتیک طی چند دهه گذشته متمرکز بر فهم‌شناسی و تاویل از آن بوده است؛ بر این اساس در این تحقیق طیف خطی منطقی و استدلال با ایجاد گفتمان هرمنوتیک و مقیاس شکل می‌گیرد و بحث در خصوص اجزاء هرمنوتیک در فهم که با روش کدگذاری و خلاصه‌نویسی مطالب مربوط به تشریح و چگونگی فهم یافتن در منابع کتابخانه‌ای هرمنوتیک به دست آمده است و در ذیل تبیین می‌گردد، سمت دیگر طیف استدلال، یعنی چگونگی فهم یافتن انسان به نسبت‌های محیط برای ادراک مقیاس را پاسخ می‌دهد.

هرمنوتیک - دازاین و مقیاس: در دایره المعارف کلمبیا، هرمنوتیک به معنای تفسیر، برداشت و تاویل آمده است، که البته تاویل ترجمه دقیق‌تری است؛ زیرا به معنای عمیق و نهفته در پس هر چیز دلالت دارد. (بیرو، ۱۳۷۰) واژه هرمنوتیک در اصل از لغت هرمس مشتق شده. هرمس، در حقیقت، آنچه را که ورای شناخت و اندیشه بشر بود به حوزه تفکر او منتقل می‌ساخت و موجب کشف رموز و معنای نهفته در هر چیز می‌شد، فرارفتن از ظاهر به باطن. (ریکور، ۱۳۶۸)

در پاسخ این پرسش که هرمنوتیک درباره چیست؟ هرمنوتیک سنت تفکر و تأملی فلسفی است که می‌کوشد مفهوم فهمیدن را روشن کند و به این پرسش پاسخ دهد که چه چیزی سازنده معنای هر چیز معنادار است. همان‌طور که می‌دانیم اساس هرمنوتیک ریشه در شرق دارد و از مشرق زمین این بحث پا گرفته است؛ اما هرمنوتیک فلسفی با هایدگر^۳ شروع می‌شود، او شأن هرمنوتیک را تأمل فلسفی در باب بنیان‌های هستی‌شناسی فهم و تبیین شرایط وجودی حصول آن می‌داند. مارتین هایدگر در مقدمه کتاب معروف خویش^۴ به این نکته اشاره می‌کند که فلاسفه یونان قدیم، پرسش از معنای هستی را به صورت مسأله‌ای فلسفی مورد توجه قرار می‌دادند و در پی درک حقیقت هستی بر می‌آمدند؛ اما از زمان ارسطو تا به حال، فلسفه این پرسش اصلی را مغفول نهاده و به جای تلاش برای درک هستی، به فهم هست‌ها رو آورده است. فیلسوفان پس از افلاطون، هستی را عام‌ترین مفهوم و غیرقابل تعریف و بدیهی می‌شمردند و بر اساس آن، دیگر به هستی به منزله مسأله‌ای فلسفی نمی‌نگریستند و به فهم هست‌ها روی آوردند. دستاورد چنین شناختی نسبت به اعیان جهان، پیدایش شناختی از انواع سوژه بر اژه‌ها بود، شناختی علت و معلولی که نتیجه آن متفرق شدن فاهم از مدلول، جدایی فاعل و مفعول شناسایی از هم بود و در ناخودآگاه این نوع شناسایی کم‌کم زمینه‌ی غلبه انسان بر این جهان و زمینه نابود کردن آن فراهم شد (فراموشی مقیاس چیزها). این نوع شناخت گونه‌ای سلطه و نگاهی از بالا به پایین برای انسان نسبت به محیط حاصل نمود که آثار سوء آن در برهم‌زدن تعادل و توازن چرخه‌های مادی و معنوی حاکم بر جهان و جوامع امروزی کاملاً مشهود است و اما بحث ما این است که چنین شناخت به ظاهر علمی، ولی متفرق و پاره‌پاره در دریافت نسبت و قیاس عوامل متعدد دخیل در مسأله طراحی که تعیین‌کننده مقیاس طراحی ما هستند، نمی‌تواند کمک شایانی به ما نماید؛ این در حالی است که هرمنوتیک به دنبال برداشتن تفرقه

میان خود با مسأله شناختی و دریافت و شهود آن در خود است، اگر بگوییم خودمان چیست، نگاه هرمنوتیک به این موضوع این است که هستی ما عین عین است. فهم ما می‌تواند فهم هستی را، گوش ما گوش هستی را، چشم ما چشم هستی را آشکار نماید و نتیجه چنین شناختی هم توضیح دادن سوژه جدا افتاده از ابژه نخواهد بود؛ بلکه در وحدت معنایی فاهم و مفهوم در توضیح عوامل بیرونی دیگر بیان سوژه از ابژه نیست؛ بلکه تاویل دازاین (وجود انسانی) است از موقعیت خود و در اینجا تاویل به معنی آشکارکردن است؛ آشکارکردن در هرمنوتیک نسبت به موضوعات این‌گونه است که فاهم بایست پرسش تو چیستی را در برابر موضوع شناسایی قرار دهد و این موضوع است که می‌بایست خود را آشکار و تفسیر نماید، قبل از اینکه ما بخواهیم با ذهنیتی خاص (همانند آن چیزی که در شناخت سوژه از ابژه اتفاق می‌افتد) به سراغ آن موضوع برویم. **در شناخت هرمنوتیک نسبت به محیط طراحی نیز این محیط طراحی و موضوع است که بایست مقیاس خود را آشکار نماید** قبل از اینکه طراح و برنامه‌ریز بخواهد مقیاسی را به آن محیط تحمیل نماید. در تاویل هرمنوتیک، فاهم در مسیر شناخت آن شیئی یا موضوع در واقع امکانات خود را که در هستی به صورت ضمنی دارد را کشف می‌نماید؛ همانند آنکه زمانی که ما خود را می‌شناسیم، امکان راندگی و حرکت با آن بر ما آشکار می‌شود، نکته مهم در این شناخت این است که، نسبت هر چیزی با ما (انسان) نباید گم و ناپیدا باشد؛ هر چیزی در هرمنوتیک در رابطه با نسبتش با انسان شناخته می‌شود و شناختی فارغ از انسان متصور چیزی نیست. همچنین در هرمنوتیک هیچ شناخت مستقلی از اشیاء وجود ندارد و وحدت در شناسایی یکی از اصول مهم هرمنوتیک است؛ برای روشن شدن بحث، ابتدا می‌بایست ویژگی‌های دازاین (وجود پرسشگر انسانی) تبیین گردد. (واعظی ۱۳۸۱)

هایدگر هدف فلسفه راستین را پاسخ به پرسش از معنای هستی می‌داند. در هرمنوتیک اعتقاد بر این است که ما مستقلاً نمی‌توانیم با هستی مواجه شویم و آن را بشناسیم؛ بلکه از آنجا که هستی خصیصه دیگر وجودهای امکانی است، باید از طریق پرسش و تحلیل، آن را فاش و آشکار کرد و از میان وجودها، وجود انسانی که هایدگر از آن به *دازاین* تعبیر می‌کند، یگانه راه شناسایی ما از هستی است؛ زیرا دازاین وجودی است که بیشترین پرسش را از معنای هستی دارد، و تحقیق از معنای هستی یکی از امکان‌های وجودی اوست. به نظر هایدگر، برای آشکارکردن و شفافیت هستی، راهی جز خود آشکاری وجود انسانی (دازاین) نیست و فعل یونانی هرمنون^۵ به معنای «چیزی را قابل فهم ساختن» است و پدیدارشناسی دازاین هستی را قابل فهم می‌سازد. از نظر هایدگر هستی، حقیقتی متمثل در همه هست‌ها، واقعیتهای مشهود و هر چه موجود است به واسطه او موجود است و از نیستی و عدم متمایز می‌شود. هستی وجودی در عرض سایر وجودات نیست تا به واسطه درک و شناخت برخی وجودات به حقیقت آن راه برد، نظیر آنکه از معلول به وجود علت راه می‌برند و بالعکس. هستی حقیقت نهفته در همه هست‌ها است و هر موجودی هستی خاص خود را دارد. یگانه راه شناخت هستی دریافت و شهود آن در یکی از وجودات است و راه‌های دیگر شناخت که جنبه استدلالی و استنتاجی دارند در بن بست هستند؛ زیرا اعتبار این‌گونه راه‌ها جایی است که هستی وجودی از وجودات باشد و همچون مجهولی از طریق معلومات در پی درک آن باشیم (واعظی ۱۳۸۱).

دازاین ترکیبی است از زاین «sein» به معنای هستی و دا «Da» به معنای «آن جا». پس دازاین یک هستی - *آنجا* یا یک «هستی - در - جهان» است، مراد از «آنجا» همان در جهان بودن و دنیایی است که هر دازاین در آن به سر می‌برد. مراد هایدگر از کلمه «آنجا» یا «دنیا» هم محیط خارجی یا سیاره زمین یا هر ظرف مکانی خارجی دیگر نیست؛ بلکه نظیر کاربرد این کلمه در ترکیباتی مانند «دنیای هنر»، «دنیای ورزش» است؛ یعنی دنیای روزمره و عصر شخصیتی آن دازاین. هایدگر دنیا را حیات ذهنی و منحصر به فرد هر دازاین می‌داند؛ دازاین موجودی است مجذوب معاشرت اجتماعی، انجام دادن وظایف عملی و پیگیری علایق فردی و بدین دلیل دازاین در زمانه خود در مجموعه‌ای پویا از روابط وارد می‌شود و علایق و نیازها و اهداف خاصی او را درگیر می‌کند؛ یعنی او را در دنیا و جهانی خاص وارد می‌کند (همان). هایدگر این درگیر شدن با نیازها و علایق و اهداف خاص را «بودن - در - جهان» می‌نامد و مراد او از «جهان» هرگز زمین، فضا یا زمان خارجی نیست؛ بلکه مقصود او *مجموعه‌ای پویا از روابط* است که نظم بخش امکان‌های او

است و به اشیاء و اموری که انسان با آن سروکار دارد، معنا و اهمیت می‌بخشد؛ در نتیجه وقتی که تعریف جهان مجموعه‌ای پویا از روابط محیط شد در طیف دیگر استدلال این تحقیق، متناظراً مقیاس هم از قیاس مجموعه‌ای از روابط پویا در محیط طراحی آشکار می‌گردد. هر دازاین در بسیاری از این دنیاها زندگی می‌کند که اغلب بر هم قابل انطباقند. و به اعتقاد وی، نزدیک‌ترین جهان به انسان، جهان روزمره او است. دازاین هرگز بدون «آنجا بودن» و بدون «جهان» موجودیت ندارد. و این مفهوم خاصیت «واقع بودگی» در دازاین را می‌رساند و مراد از «واقع بودگی» آن است که وجود انسانی همیشه در جهانی بوده است؛ جهانی که در آن، ورای میل و اراده خویش، در آن قالب زده شده است. من به عنوان دازاین همیشه در دنیای خاص خویش بوده‌ام؛ به این معنا که «دنیای من» دنیا من است. این دنیا نمی‌تواند بدون من موجود باشد؛ کما اینکه من بدون آن دنیا نمی‌توانم خودم باشم. واقع بودگی افاده‌کننده محدودیت و وابستگی تاریخی دازاین است (همان). در نتیجه بستر و تاریخت محیط در شناخت‌شناسی فهم و ادراک مقیاس در محیط بسیار مهم است. من در دنیایی قالب‌زده شده‌ام که همه آن ساخته خودم نیست. من آزادم این قالب را به خود اختصاص دهم و با آن سازگار شوم؛ اما این انتخاب آزادانه‌ام در درون حصری است که حدود آن و امکان‌های محتمل در آن را، من شکل نداده‌ام؛ هر چند آن را می‌پذیرم. به دیگر سخن، واقع بودگی را می‌توان به «عهده گرفتن آنچه بوده است» تعریف کرد. متناظراً در ارتباط با فهم نسبت‌ها و ادراک مقیاس، ابتدا طراح باید این واقع بودگی را و به عهده گرفتن آنچه در محیط بوده و اموری که جاری در محیط است را بپذیرد و مسئولیت آن را برای ایجاد تغییر در محیط و تغییر در آن امور جاری در محیط قبل از اراده برای ساختن بر دوش گیرد. «عهده گرفتن آنچه در محیط بوده است». منظور این است که طراح روابط بین اجزاء محیط که جهان خاص آن محیط بوده است را باید ادراک نماید و آنچه در محیط بوده است را در جهت یافتن امکان‌های خود برای ایجاد تغییرات بعدی در محیط بر عهده گیرد. محیط در اینجا محیط طراحی و محیط دامنه نفوذ و اثر طرح است که در این مقاله از آن به عنوان *برد طرح یا صحنه طراحی* نام می‌بریم.

دازاین در جهان زندگی می‌کند؛ و با بر عهده گرفتن روابط محیط خاص خود که در آن پرتاب شده است، هرگز نمی‌تواند از آن برتر نشیند و به عنوان سوژه و آگاهی به جهان خویش، به منزله یک ابژه بنگردد. هر قدر هم که فهم دازاین از خویش افزایش یابد، زمینه غلبه بر این جهان و زمینه برای نابودکردن جهان و محیط طراحی، نظیر آنچه تکنولوژی با دنیای امروز ما کرده است، فراهم نمی‌شود؛ زیرا واقع بودگی و به سر بردن در جهان خاص خویش، گونه بودن خود او است، نه تحمیل و باری که بتوان از آن رهایی یافت. امکان فهم و خودفهمی را برای او، بودن در این جهان به ارمغان می‌آورد. پس «در - جهان - بودن» نه یک مانع، بلکه شرط وجودی حصول دانش و فهم برای دازاین است. و مراد از واقع بودگی آن بود که دازاین همواره خودش را در موقعیتی می‌یابد که در آن جا «بودن» دارد. دازاین هرگز در افق‌های بسیار باز اقدام به عمل نمی‌کند؛ زیرا در هر لحظه مفروض برای او، از قبل «داده‌های» بسیاری وجود دارد. پاره‌ای از این داده‌ها، مولود انتخاب‌های گذشته او و برخی اساساً انتخاب نشده‌اند. دازاین در «آن جا» بودنش افکنده شده است. این افکنده شدن امکان‌های وجودی دازاین را محدود می‌کند (واعظی ۱۳۸۱). بنابراین، حالات و امکان‌های خاص هر دازاین، پیوند روشنی با «پرتاب شدگی» او دارد. متناظراً یکی از شئون دازاین که *ساختن و سکنی گزیدن* در جهت بودن در جهان است حالات و امکان‌های محیط انسان ساخت هم، پیوند اساسی با پرتاب شدگی اش در جهان دارد و نمی‌تواند قالبی که از قبل پیوست به محیط طراحی است و پیش فرض آن است را نادیده انگاشت؛ زیرا که حیات طرح به حیات صحنه طراحی گره زده شده است و این نکته را تذکر می‌دهیم که منظورمان هرگز از قالب پیوستی محیط مطالعه صرف در مورد محیط نیست؛ بلکه تجربه زندگی روزمره از روابط محیط و اجزاء آن منظور می‌باشد و این به عنوان پیش فرض بودن در محیط است و بدون آن‌ها بودن در جهان معنایی ندارد. «پرتاب شدگی» به تعبیر دیگر، بر اساس «واقع مندی»، شیوه‌های گوناگون فهم دازاین از خود و جهان، به وضعیت تاریخی واقعی و میراث سنتی او وابسته و محدود است. دازاین آن را به منزله بنیان وجودی یا پیش فرض «بودن - در - جهان» تجربه می‌کند. دازاین میراث سنتی خویش را بر نمی‌گزیند و این میراث را نمی‌توان به منزله یکی از عوامل شکل‌دهنده ذهنیت یا جنبه‌ای از خودآگاهی آدمی شناساند؛ زیرا سنت به لحاظ وجودی، مقدم بر ذهنیت و خود آگاهی آدمی است. وجود انسانی دارای چیستی و ماهیت مشترک و ثابت، از آن نوع که سایر

وجودات دارای آند، نیست. چستی دازاین در وجود او نهفته است. هر دازاین وجود خاصی دارد و در محدوده امکان‌های ویژه و انتخابی که صورت می‌دهد، نحوه هستی خود را می‌سازد؛ بنابراین، هر فرد دازاین، فردیت خاص خویش را دارد. هایدگر از این «منحصر به فرد بودن نحوه هستی هر دازاین»، به «از آن من بودن» تعبیر می‌کند. هر دازاین امکان‌های خویش را دارد و اگر با انتخاب خویش در این امکان‌ها پیش رود و هستی خود را آگاهانه و با انتخاب معماری کند و کمال بخشد، بر خویش غلبه کرده و وجودی «معتبر» شده است؛ اما اگر دست به انتخاب نزند و در روزمرگی غرق شود، بر خویش غلبه نکرده، وجودی «غیر معتبر» خواهد بود (واعظی ۱۳۸۱). دازاین موجودی است که بر خودش منکشف می‌شود، افزون بر این *اشیاء و وجودات را از طریق به خود اختصاص دادن در دنیای خویش وارد کرده و به آن‌ها معنا می‌دهد* و آن‌ها را به طریقی بر خود منکشف می‌کند. دازاین به عنوان «هستی - در - جهان» به دو طریق بر خودش منکشف می‌شود: نخست از طریق احوال و احساسات (احساس هم در هرمنوتیک فقط حس عینی نیست؛ بلکه هر نوع حسی است که به ما دیدی پیرامونی از جهان ارائه نماید و هرگز دید کانونی مد نظر نیست؛ زیرا *دید متمرکز ما را در برابر جهان قرار داده است* و دیگری از راه فهم بر خودش منکشف می‌شود) و دیگری از طریق فهم (پالاسما، ۱۳۹۳).

فهم، مقوله‌ای است که امکان‌های دازاین را برای او آشکار می‌کند. مراد از امکان، معنای وجودی آن است نه امکان به معنای احتمال اتفاق چیزی برای دازاین یعنی امکان در اینجا قابلیت محقق شده از قبل است که باید به ظهور آید. وقتی با حصول فهم، امکانی برای دازاین فراهم می‌شود، نحوه‌ای از هستی و موقعیتی خاص به روی او گشوده می‌شود که می‌تواند خود را به پیش ببرد و به آن نحوه هستی و موقعیت وجودی جدید برسد؛ بنابراین، فهمی که امکان‌های دازاین را معرفی می‌کند با اموری نظیر «*قادر بودن بر اداره چیزی*» و «*شایسته بودن برای انجام کاری*» مرتبط است و *طراح هم بعد از چنین فهمی شایسته و قادر برای طراحی و ایجاد تغییر در محیط می‌شود و قبل از چنین فهمی هرگز شایسته طراحی نیست و حتماً به محیط آسیب می‌رساند*. طراح یا دازاین طراح نیز متناظراً با به خود اختصاص دادن و مشارکت دادن اشیا و امور جاری در محیط و فهم روابط مادی و معنوی میان آن‌ها از طریق تجربه هرمنوتیک و وارد کردن آن‌ها به پروژه و طرح به آن‌ها معنا می‌بخشد و این معنا همان *مقیاس یافتن* آن عوامل متعدد دخیل در مسأله طراحی است در مخیله طراح یا تیم طراحی. لغت کلیدی و مهم این پاراگراف «مشارکت دادن» امور جاری در محیط طراحی است در طرح.

انسان موجودی است که در هستی اش کامل نیست و همواره در حال رسیدن و شدن است. برای رسیدن به موقعیت و نحوه هستی جدید، باید از پیش امکان چنین شدنی برای او فراهم باشد. فهمیدن، این امکان را فراهم می‌سازد و دازاین با عمل فهم و تحصیل امکان‌های جدید، خود را گامی به پیش می‌برد. گام بعدی و نهایی، بسته به انتخاب دازاین است که اگر رسیدن به موقعیت جدید و نحوه هستی نو را انتخاب کرد، آن امکان وجودی را فعلیت خارجی بخشیده و به آن نحوه هستی - به انتخاب خویش - بار یافته است؛ بنابراین، در هر لحظه مفروض دازاین از خودش (*آنچه بالفعل هست*) جلوتر است؛ زیرا دازاین خودش را از قبل در برخی امکان‌های هستی اش فرا افکنده است. دازاین در هر لحظه مفروض، بیش‌تر از آن چیزی است که در معاینه دقیق به نظر می‌آید. (معماری هم به عنوان ساخته انسان و در برگرفتن سکنی‌گزینی انسان در آن بر اساس فهم عوامل و مفاهیم متعدد دخیل در مسأله طراحی و تاویل کردن آن‌ها، *در حال رسیدن و شدن است*) (همان). در نتیجه تاویلات، امکان‌ها آشکار می‌شود، *مقیاس یافتن این ساخت تاویلی در حال شدن، گونه‌ای مقیاس هستی و انسان را به نمایش می‌گذارد* و به عبارتی جای خود را در عالم هستی می‌یابد و با ساختن پای خود را در هستی محکم می‌کند و برای هستی هم ماندگار می‌ماند و برای این منظور نیازمند تاویل محیط قبل از وارد شدن به عرصه طراحیست و تاویل همان‌طور که گفتیم متفاوت از تفسیر مطالعات محیط است ما در تاویل به دنبال رابطه اجزاء با هستی هستیم.

سقوط برای دازاین در وضعیتی رخ می‌دهد که نسبت به برخی از امکان‌های وجود خویش اهتمام نرزد و قدرت تصمیم و انتخاب خویش را به کار نیندد و تسلیم دیگران و شرایط محیطی شود. هایدگر، سقوط دازاین را به طرق مختلف وصف می‌کند: عافیت‌طلبی نوعی سقوط است؛ غربت یا از خود بیگانگی و منتشر شدن یا تفرقه، نیز انواع دیگر سقوطند؛ زیرا در این حالات، امکان‌های دازاین را عوامل بیرون از خود او به وی دیکته می‌کنند و در این صورت، دازاین فاقد انسجام و وحدتی است که متعلق به خودی اصیل است. هایدگر تأکید می‌کند که دازاین در وضعیت سقوط، خود اصیل خویش را از دست می‌دهد و با آن فاصله می‌گیرد. در سکنی‌گزینی انسان در محیط که گونه‌بودن دازاین است در جهان به واسطه محیط انسان ساخت چه از نوع برنامه‌ریزی باشد و چه معماری یا طراحی شهری سقوط زمانی است که امر سکنی‌گزینی دازاین در آن جا اتفاق نمی‌افتد و امکان‌های دازاین و محیط در محیط انسان ساخت فهم و آشکار نمی‌گردد و در نتیجه نوعی از خود بیگانگی تفرقه و آشفستگی را محیط انسان ساخت به جای گردآوری و مشارکت به محیط تحمیل نماید و در اثر غلبه عوامل دیکته‌ای و غالباً ذهن محور بیرونی محصول مجموعه ای ناکارآمد و ناکام در اهداف به محیط عرضه نماید.

هایدگر خاطر نشان می‌سازد که دل‌مشغولی اجزای سه‌گانه‌ای دارد: «موجودیت»، «واقع بودگی»^۶ و «سقوط». واقع بودگی و سقوط را پیش‌تر توضیح دادیم؛ اما مراد از «موجودیت» به خود اختصاص دادن اشیا و موقعیت‌ها از طریق فهم است. دازاین از طریق فهم خویش و فهم امور داخل‌دنیای خویش و موقعیت‌های خویش در هستی موجودیت می‌یابد و امکان‌های وجودی جدیدی برای خویش فراهم می‌کند؛ در واقع این سه لایه را می‌توان این‌گونه بیان کرد: ۱. دازاین «هستی از خود پیش» است. ۲. دازاین هستی است که از قبل در یک جهان به سر می‌برد. ۳. دازاین، «هستی نزدیک به جهان خویش» است؛ به گونه‌ای که اغلب در آن حل می‌شود. هایدگر در تحلیلی بنیادین‌تر و آغازین‌تر از دلمشغولی و برای تصور دازاین به عنوان «کل» و ارائه تصویری همه‌جانبه از هستی او، به پایان هستی - در - جهان - دازاین نظر کرد و دل‌مشغولی را برحسب «زمان‌مندی» قابل فهم ساخت. او گفت در تحلیل ساختار وجودی دازاین، باید زمان را به حساب آورد و هستی دازاین را با لحاظ زمان و بر حسب زمان وجودی او تفسیر کرد. زمان مورد نظر هایدگر صرف زمان مطلق یا زمان قراردادی مرسوم و متداول نیست؛ بلکه مراد او «زمان وجودی» است. زمان وجودی، زمان من است؛ یعنی اندازه و ظرف زندگی دازاین و زمینه هستی‌شناختی وجود انسانی است. در این زمان وجودی، زمان اصلی، آینده است. زمان وجودی از گذشته به حال و سپس به آینده حرکت نمی‌کند؛ بلکه از آینده شروع می‌شود. مهم در اینجا درک تنهایی خویش و آگاهی از مرگ و میرایی خود است که خویش را به امکان آینده فرا می‌افکند و بعد از رسیدن به آینده، به گذشته برمی‌گردد تا گذشته‌ای را که سازنده حال است با آینده‌ای که امکان آن را دارد، تلفیق و سازگار کند. زمان وجودی محدود است. زمان من، به سر خواهد آمد. وجود معتبر و اصیل، وجودی است که خود را در مرگ فرا افکنده و به مرز آنچه در آینده می‌آید، نفوذ کرده است؛ درحالی که با بردوش گرفتن مسئولیت تقصیر واقع بودگی اش به ندای وجدان پاسخ می‌دهد. آن چیزی را که بوده است (محدودیت و پیش-داشته‌های غیر انتخابی‌ای که در آن افکنده شده است) به خودش اختصاص می‌دهد و از طریق این اختصاص دادن، آزادی لازم برای عزم اصیل در موقعیت زمان حال را می‌یابد (همان). متناظراً در امر سکنی‌گزینی دازاین به واسطه ساختن، طراح نیز بایست با شناخت موقعیت‌های پیش‌رو و آینده‌نگری کامل به مفهوم روشن شدن صحنه و برد پروژه از وضعیت آینده پروژه به زمان حال پروژه حرکت نماید، که همین امر بسیاری از انحرافات و خطاهای ذهنی را در طراحی مانع می‌شود و در زمان حال امکان‌های جدید را که به واسطه بر عهده گرفتن آنچه از گذشته در محیط بوده است و نیز وارد کردن امور و اشیاء جاری در محیط به دنیای طرح خود پیدا کرده است در پروژه آشکار نماید. سوال اینجاست که این وارد شدن امور و اشیاء در دنیای دازاین و در اینجا، دنیای طراح چگونه انجام می‌شود و نسبت می‌یابد؟ هرمنوتیک جواب این سوال را این‌گونه می‌دهد که هر شیئی بایست در قالب «این به منزله آن» یا «آن شیء به عنوان...» و بیان رابطه‌اش با هستی و انسان ادراک گردد تا نقش نسبت آن شیئی در هستی و تمام شئون آن هرگز گم نباشد؛

درک اشیاء و امور در هستی فقط با توجه صرف به خود آن‌ها، بدون یافتن ارتباطشان با هستی همان نگاه سوژکتویسم است و فتح باب خطای ادراکی مقیاس در طراحی است.

ساختار فهم و ادراک اشیاء در «قالب این به منزله آن» در ظهور مقیاس در طراحی:

بیشتر چنین گمان می‌شود که اگر انسان را «فاعل» در نظر بگیریم، «فهمیدن» یکی از رفتارهای ممکن او است؛ اما تحلیل هایدگر از دازاین نشان می‌دهد که فهم، گونه بودن دازاین است. فهم ویژگی و تعین عام دازاین است. حالت یا جزء جداناپذیر هستی آدمی می‌شود. فهم «هستی - آنجا» و «هستی - در - جهان» دازاین است؛ بنابراین، فهم از مقومات هستی دازاین به شمار می‌آید. فهمی که هایدگر آن را مقوم «هستی - در جهان دازاین» می‌شمارد، نه مقابل علم تجربی و نه مقابل دانش مطرح در علوم انسانی است؛ بلکه در همه گونه‌های دانستن، حضور دارد. امری مقدم بر دانش تئوریک و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی و فلسفیدنی است که در قالب فضا یا و گزاره‌های زبانی مطرح می‌شود؛ مثلاً ما می‌دانیم که چگونه از اشیاء مراقبت کنیم، بدون آن که دانش و علم خاصی آموختن این گونه امور را بر عهده داشته باشد. هایدگر این گونه فهم عملی (یافتن مسیر پیرامون) را وجودی می‌نامد؛ زیرا یک طریق موجود بودن و یک گونه بنیادین از بودن است که به مدد آن ما مسیر خود را در جهان می‌یابیم. فهم کمتر به معنای گونه‌ای علم و دانش، و بیش‌تر به معنای «دانستن مسیر پیرامون» است. ما قبل از آن که فهم خویش از حوادث، امور و اشیا را در قالب معرفت نظری و دانش منظم تنظیم کنیم، آن‌ها را فهمیده‌ایم. این گونه فهم پیشین است که ورای قالب بندی‌های شناخته شده تجربی و انسانی و روش‌شناسانه است. این جایگاه فهم در «هستی در جهان» دازاین به واسطه رابطه فهم با «امکان» آشکار می‌شود. با هر فهمی دازاین خود را پیش می‌افکند. دازاین، خویش را در امکان‌های فرا آمده از فهم به پیش می‌افکند و با این پیش‌افکندن به سوی «تحقق خویش» گام بر می‌دارد. فهم دارای ارتباط درونی با زمان‌مندی خود است. او همواره خود را به سوی آینده پیش می‌افکند. فهمیدن، خود گونه‌ای بودن است که از طریق آن امکان‌ها و توانایی‌های زندگی برای دازاین آشکار می‌شود. دازاین «هستی ممکن» است و پیوسته امکان‌های هستی خویش را به حرکت و توجع در می‌آورد و بر اثر آن، این «هستی - ممکن» به درجات مختلفی برای خود او آشکار می‌شود (پالمر، ۱۳۸۴).

- ساختار حلقوی بودن فهم: از دیگر خواص فهم در هرمنوتیک ساختار دوری بودن آن است و این به معنای ارتباط صوری و شکلی میان جزء و کل، که صورت تکمیل شده آن عبارت از رفت و برگشت ذهنی میان پیش‌بینی و انتظار شهودی از کل و مراجعه بعدی به اجزاء و تفصیلات است تا در سایه این رفت و برگشت میان کل و اجزای آن، فهم کامل دست‌یافتنی شود. این حرکت حلقوی همچنان ادامه دارد تا فهم کامل حاصل شود. دوری بودن فهم، نتیجه طبیعی ساختار وجودی فهم و مسبوق بودن هر فهم و تفسیری بر «پیش‌داشت - پیش‌دید - پیش‌تصور» است. هر فهمی مسبوق به ساختار فهم است و هر تفسیری که می‌خواهد فهم را به پیش‌ببرد و امکان‌های پنهان آن را آشکار کند، باید قبلاً از آن چیزی که می‌خواهد تفسیر کند، فهمی داشته باشد. بنابر نظریه هایدگر، حلقه فهم و تفسیر، از مفسر آغاز و به مفسر ختم می‌شود. فهمیدن یک اثر یا متن و یا شیء خارجی، ساز و کاری حلقوی دارد. آغاز فهمیدن از ما است و این فهم پیشین با اثر یا متن و یا شیء خارجی سنجدیده می‌شود و در این تعامل، فهم دیگری در پی فهم نخستین در ما شکل می‌گیرد و این امر همچنان ادامه می‌یابد. برای هایدگر احتمال بروز سوء فهم منتفی نیست؛ بلکه او راه حل پرهیز از سوء فهم را دقت ما در فهم پیشین می‌داند، پرهیز از تصورات عامیانه و موهومات، و تلاش برای آن که معنای پیشین هر تفسیری از «خود اشیاء» به دست آید. تفسیر با پیش‌تصوراتی آغاز می‌شود که پی در پی جاننشین هم می‌شوند تا آنچه مناسب‌تر است، باقی بماند. فهم پیشین در حلقه هرمنوتیک، حکم پیش‌افکنی نخست را دارد. دازاین، ابتدا نسبت به موضوع شناسایی با فهم پیشین خویش، خود را به سمت آن فرا می‌افکند؛ اما این مجال وجود دارد که فرا افکنی‌های رقیبی وجود داشته باشد که با ملاحظه موضوع، پی در پی کنار هم قرارگیرند تا برای دازاین وحدت معنایی حاصل شود؛ بنابراین، رسالت عمل فهم و تفسیر، یافتن فرافکنی‌های مناسب است (همان)؛ «همه فهم‌ها

خویشتن فهمی است». زمانی که به درک چیزی نائل می‌شویم؛ در واقع خود را به سوی امکان‌های جدیدی به پیش افکنده‌ایم و بر برخی قابلیت‌ها و توانایی‌های خویش واقف شده‌ایم. این وقوف به توانایی‌های خود، نوعی خویشتن فهمی است؛ مثلاً وقتی به ابزار یا ماشینی آگاهی پیدا می‌کنیم، در واقع امکان‌های خویش را به پیش افکنده‌ایم؛ زیرا دیگر می‌دانیم که با این ابزار بر چه کارهایی قادریم که پیش از این نمی‌دانستیم. پس فهم ما از شیء خارجی و هرآنچه در محیط است، موجب فهم ما از خویشتن می‌شود (همان). فرآیند حلقوی بودن فهم و تفسیر، گویای آن است که این خویشتن فهمی سیر دوری و حلقوی دارد و از خود ما آغاز می‌شود، نه از موضوع تفسیر شده. و نقش موضوع تفسیر شده آن است که زمینه فرافکنی‌های متوالی و امکان وصول به فرافکنی مناسب‌تر را فراهم می‌آورد و در نهایت به خویشتن فهمی مناسب‌تری نائل می‌شویم. هدف تفسیر، آشکار ساختن پیش فهمی است که ما پیشاپیش از «هستی - در - جهان» خویش داریم (همان)؛ بنابراین، تفسیر مبتنی بر چیزی است که مفسر از قبل تصور و دریافت کرده است. نتیجه آن که هر تفسیری واجد این ساختار سه‌گانه است و هیچ تفسیری بدون پیش فرض حاصل نمی‌شود؛ خلاصه این تبیین آن است که ما در مواجهه با هر امری آن را در «زمینه»^۶ خاصی قرار می‌دهیم. زمینه‌ای که به ما داده شده است و واقع بودگی ما است. ما از «منظر»^۷ ویژه‌ای به آن امر می‌نگریم. این منظر و پیش دید؛ در واقع قطعه اول و نقطه شروع دخالت زمینه و «پیش‌داشت» در عمل فهم است و دست آخر این که آن امر را به «شیوه» و بیانی خاصی می‌فهمیم. همان‌طور که اشاره کردیم اشیاء و امور در دنیای دازاین به واسطه فهم معنادار می‌شوند. مفهوم این سخن این است که آنچه به متعلق فهم قرار می‌گیرد، نفس وجودات اشیاء و موضوعات است و در فرآیند این فهمیدن، معنا پدید می‌آید؛ نه آن که متعلق فهم دازاین، معنای وجودات باشد؛ زیرا مستلزم آن است که معنا قبل از فهم وجود داشته باشد. و بر اساس این استدلال در چرخه فهم معنا و مقیاس از نفس وجودات اشیاء و روابط پویای امور جاری در محیط آشکار می‌گردد، نه از قیاس معنای ذهنی در مورد آن‌ها (احمدی ۱۳۸۳).

بر اساس این تحلیل، فهم، هم امری وجودی است و هم هرمنوتیکی؛ وجودی بودن فهم از آن رو است که نحوه هستی دازاین و عنصر جداناپذیر از او است، و هرمنوتیکی بودن فهم نیز از آن‌جا است که موجب آشکار شدن «هستی - در - جهان» دازاین می‌شود. فهم هم انکشاف هستی دازاین را در فرآیند پیش افکنی و ایجاد امکان‌های مختلف و متنوع هستی او در پی دارد و هم موجب انکشاف و گشودگی اشیاء و امور موجود در دنیای وی می‌شود. هنگامی که دازاین در سایه فهم، امکان‌های خود را در اشیاء فرا می‌افکند، خواص و آثار و کارایی آن‌ها را در قالب «این برای آن» کشف می‌کند و از این رهگذر، اشیاء برای او معنادار و مقیاس‌دار می‌شوند، این گونه تناسب یافتن اشیاء برای دازاین موجب می‌گردد که فایده هر شیء در محیط که هم راستا با هستی در جهان اوست، گم نباشد و فراموش نگردد یا بهتر بگوئیم زیر پای انسان له نشود؛ زیرا که در هرمنوتیک مقیاس یا نسبت هر چیزی در قالب «این برای آن» ادراک شده است. هایدگر بر این نکته اصرار می‌ورزد که دازاین، در دنیای خودش، با هیچ چیز مواجهه خالی از فهم هرمنوتیکی ندارد؛ یعنی ما بدون فهم با اشیاء مواجه نمی‌شویم که آن‌گاه اشیاء را تفسیر کنیم و به آن‌ها معنا و ارزش ببخشیم و در معنا بخشی به اشیاء از طریق نگاه سوژکتویسم دچار خطا شویم؛ بلکه اشیاء به طور معنادار و توأم با فهم هرمنوتیکی وارد دنیای هر دازاین می‌شوند. به تعبیر دیگر، شیء تا در سایه فهم هرمنوتیکی معنادار نگردد و دازاین به سوی آن پیش افکنده نشود، یا به دنیای دازاین نمی‌گذارد و گفتیم که اشیاء و امور در قالب «این برای آن» و «این به منزله آن» وارد دنیای دازاین می‌گردند و شیء در این مرحله می‌تواند «تو دستی» باشد. در رتبه بعد از فهم و بعد از «تو دستی بودن» دازاین می‌تواند آن را «فرا دست» قرار دهد، و به تفسیر و تأمل در آن بپردازد. و تفسیر در هرمنوتیک از جنس تفاسیر در «دانش گزاره‌ای» نیست. تفسیر گزاره‌ای و نظری مربوط به قالب زبانی و استمداد از صورت قضیه‌ای است و تفسیر پیش وجودی و پیش نظری فاقد قالب قضیه‌ای است (واعظی ۱۳۸۱). جهان تجربه علمی بشر، جهان ارتباطات و نسبت است؛ نسبت‌هایی که دائماً میان دازاین و اشیاء و امور پیرامونی او برقرار می‌شود. این نسبت‌ها اغلب بر اساس فهم دازاین از کاربرد و فواید استعمال اشیاء است. آگاهی دازاین از این که میخ، نیزه، چوب یا تیشه به چه کاری می‌آیند و برای چه اغراضی سودمندند، آن‌ها را برای دازاین معنادار می‌کند. صورت آگاهی و فهم هرمنوتیکی دازاین از اشیاء و

اموری که به دنیای او داخل می‌شوند، قالب این برای آن» یا «این به منزله آن» (this as that) است و کلمه (as) در این قالب، بیانگر نسبتی است که آن شیء با دازاین برقرار کرده است. هایدگر این (as) را هرمنوتیکی می‌نامد؛ زیرا بیان می‌کند که چگونه چیزی فهمیده می‌شود و از آنجا که فعل یونانی هرمنون به معنای «چیزی را قابل فهم ساختن» است. فهم هرمنوتیکی که در قالب غیر گزاره‌ای و غیرقضیه‌ای به عنوان وضعیت ذهنی دازاین وجود دارد و می‌توان به قالب «الف برای این کار مفید است»^۹ از آن تعبیر کرد، نوعی شناخت است که بیشترین تناسب را با «هستی - در جهان - دازاین» دارد. در امر سکنی‌گزینی انسان بر این جهان نیز کاربرد *as* بیان نسبت اشیاء و امور پیرامون است با سکنی‌گزینی انسان و در مقیاس ساختن ظهور و بروز پیدا می‌کند. واژه مقیاس هم تاویل و بیان نسبت و کارایی آن اشیاء و امور داخل در ارتباطات محیط طراحی است با محیط انسان ساخت، به نحوی که حرف م در اول «مقیاس» واقعا نشان از تودستی بودن و هضم قیاس نسبت‌ها و کارایی بین آن اشیاء و امور برای طراح یک پروژه باشد.

فهم هرمنوتیکی از اشیاء و امور، بر اساس نسبتی است که بین آن‌ها با دازاین برقرار است و این (با دازاین) بسیار مهم است. تفسیر غیر گزاره‌ای و پیش‌نظری از این فهم، در قالب *as* هرمنوتیکی، زمانی برقرار می‌شود که ما آن اشیاء و امور را «فرا دستی» در نظر بگیریم. پس از این مرحله تفسیری، نوبت به تفسیر گزاره‌ای و زبانی می‌رسد که قالبی متفاوت با قالب پیش‌گزاره‌ای دارد؛ زیرا تفسیر گزاره‌ای در قالب قضیه و به شکل «الف ب است» بیان می‌شود که دیگر (as) در کار نیست؛ مثلاً کارگر چکش را به عنوان شیئی سنگین و غیرقابل تحمل به کناری می‌نهد؛ در این جا فهم هرمنوتیکی که در قالب (as) (چکش به عنوان شیئی سنگین) وجود دارد، فهم چکش در نسبتی است که بین کارگر و چکش برقرار است و فهم هرمنوتیک و تفسیر پیش‌نظری آن، در این نسبت است؛ حال آن که در تفسیر گزاره‌ای که به شکل «چکش سنگین است» بیان می‌شود، «سنگینی»، صفتی برای «چکش» قلمداد می‌شود که قضیه در صدد اخبار از آن است و محتوای تفسیر - به جای آن که گزارش نسبت میان دازاین و شیء باشد - حاکی از وصف شیء است (همان). تفسیر گزاره‌ای در ذات خود، نیت و خصالت فرعی و اشتقاقی دارد و تفرق دارد؛ بیان صفت اشیاء و این‌گونه درک اشیاء بدون بیان ارتباط آن‌ها با هستی زمینه تفرق امکان‌ها و نگاه‌های تک بعدی را در جهان حاضر فراهم آورده و در این شرایط است که در تمامی شئون صادره از دازاین در هستی از جمله در امر ساختن، سکنی‌گزینی او هم فراموش می‌شود و مقیاس هم از دست طراح گم می‌شود؛ نه اینکه طراحی، یا تصمیم انسان در محیط بدون متر و معیار است، خیر به هر حال هر محیط انسان ساختی دارای یک تحدید حدود است؛ ولی وقتی نسبت اشیاء و امور با هستی و مهم‌ترین فهم‌کننده آن دازاین یا وجود انسانی، گم باشد زمینه اشتباه در طراحی که نتیجه تفرق و اشتقاق شناختی است؛ در واقع شکست اهداف طرح و از بین بردن محیط و اتلاف سرمایه‌ها، از پیش در آن محقق شده است. ما در مقاله حاضر اشتباهات ادراکی در طراحی را که مثال‌هایی نیز در ابتدای مقاله برای آن آوردیم، ناشی از برخورد گزاره‌ای و قضیه‌ای طراحان یا تصمیم‌سازان و حکمرانان نسبت به اشیاء و امور داخل در محیط می‌دانیم. بر اساس این تحلیل محتوای منطقی سمانتیک گزاره‌ای اگر کسی در سطح آنچه قضایا بیان می‌کنند، باقی بماند، تنها با قلمرو معنا و مقصود آن قضایا مواجه خواهد شد و فراتر از آن نخواهد رفت. بر حسب اقتضای این نگرش منطقی و توجه تام به ساختار قضیه‌ای زبان، حضور معنا تماماً در زبان قضیه‌ای واقع می‌شود. این منطق، از بیان حادثه‌ای که در زبان اتفاق می‌افتد، ناتوان است و در سطح قضایا متوقف می‌ماند. (پیراوی، ۱۳۹۴) باید با فراتر رفتن از سطح قضایا به درون زبان نقب زد و به تفسیر هرمنوتیکی یا شنیدن لوگوس^{۱۰} پرداخت و بر اساس همین دیدگاه واژه شیء اینگونه تشریح می‌گردد:

چیز (شیء) «ضمایم و متعلقات مرتبط به زندگی»: واژه دینگ (Ding) از لحاظ ریشه‌شناسی به واژه ژرمنی سینگ (Thing) به معنای «جمع شدن» برمی‌گردد. هایدگر با گفتن اینکه شیء می‌شیند، به قدرت شیء در فراهم کردن یک جهان یا بنیاد نهان آن اشاره می‌کند. زیستن از نظر هایدگر همواره اقامت در جوار اشیاء بوده است و ما اغلب فراموش می‌کنیم که این اشیاء هستند که به آدمی پناه می‌دهند. چیز یا شیئی در مقاله هایدگر مرتبط است با ضمایم و متعلقات مرتبط به زندگی که آن‌ها را چیز می‌نامید. هایدگر

این موضوع که شیء به مثابه چیزی فراتر از ابژه است را در مقابل فلسفه انگلو آمریکایی مطرح نمود، جایی که فرد به عنوان یک ناظر مستقل در نظر گرفته می‌شد و تفکر این ناظر مستقل به سطحی بالاتر ارتقا پیدا می‌کند که متمایز و جدا از سردرگمی‌های زندگی روزمره و حاصل از ساحت وجودی انسان است و در آن ایده‌های ناب و هریک از ساختار اصلی یا کهن الگوها (آرکی تاپی‌ها) که به وسیله ذهن مورد توجه قرار می‌گیرند منجر به این می‌گردد که اشیاء محسوس و روزمره و عادی زندگی انسان به مثابه نمونه‌های کوچکی از آن ایده‌های ناب و کهن منتج شوند. درک فهم اشیاء به مثابه ابژه‌ها، یک باره اهمیت هستی را تقلیل می‌دهند. از دیدگاه هایدگر، *اشیاء در وهله اول از طریق اتصالشان با زندگی روزمره بشری درک می‌شوند* (اتصال نسبت اشیاء در محیط هم با کشف رابطه‌شان در زندگی جاری در صحنه طراحی یا محیط طراحی آشکار می‌گردد). هایدگر در مقاله چیز به این موضوع اشاره می‌کند که یک کوزه‌گر، کوزه را به عنوان یک شیء مستقل و خود پایدار که به منظور یک هدف خاص که همان نگه داشتن مایع است، ساخته است؛ او به این موضوع اشاره می‌کند که چرا افلاطون حضور آنچه را که به لحاظ شکل بیرونی و خارجی وجود دارد، درک می‌کند و هیچ ایده‌ای فراتر از ارسطو و سایر متفکران بعد از خود ارائه نکرده است. از دیدگاه هایدگر، خلوص، زیبایی و بی‌کرانگی ایده‌های بصری در درجه دوم اهمیت قرار دارند، دورتر از جنبه‌های عملی زندگی روزمره و بدین ترتیب ایده ابژه ناکافی است، بسیار انتزاعی، پر زرق و برق و متظاهر و به دور از تجربه زندگی روزمره است. در تقلیل با آن، یک شیء از دیدگاه او شخصیت خود را از نحوه کاربردش به دست می‌آورد؛ آنچه را که در برمی‌گیرد و آن گونه که انسان را با جهان پیرامونش متصل می‌کند. یک شیء، قسمتی از هستی انسان است و نه یک حوزه انتزاعی و همواره پیش از آن که انسان‌ها در تلاش برای تفکر درباره آن باشند، وجود داشته است. از نظر او این جنبه‌های عملی زندگی روزمره بودند که انسان را چه از لحاظ ذهنی و چه فیزیکی در پیوند با ضمائم زندگی قرار می‌دهد (نیک‌فطرت ۱۳۹۷).

بر اساس این نوع فهم از اشیاء و امور در هرمنوتیک، این گونه استدلال می‌شود که درک ابژه وار از مقوله‌های متفاوت محیط که ادراک نسبت و کارکرد آنها در محیط تعیین کننده مقیاس هستند در برنامه ریزی و حکمرانی، درک صحیحی از روابط و تناسبات اشیاء و امور محیط به دست نمی‌دهد، متعاقباً طرح یا پروژه‌های طراحان و برنامه‌ریزانی که اشیاء و عوامل محیط را سبژکتویسم می‌شناسند، کارکرد مناسب خود را در چرخه متقابل تاثیر اثر انسان ساخت و رفتار محیط در حوزه نفوذ و برد موثر خودشان را پیدا نمی‌کنند. ادراک ابژه وار غافل از تجربه بلادرنگ و تجربه عملی و پیش‌آذهنی و روزمره انسان‌ها در محیط و زندگی است و قضاوت صحنه طراحی با ایده‌ها و شناخت‌های ذهنی، کانسپت‌های تحمیلی به محیط، توسط طراحان، در واقع حلقه اتصال انسان با جهان پیرامون را نادیده انگاشته و در نهایت، اثر نیز با جهان پیرامون و محیط، اتصال عمیق و درستی برقرار نمی‌کند. در حالی که مهمترین وجه تسمیه چیزها و اشیاء در هرمنوتیک خاصیت «جمع‌کنندگی» آنها بود، اموری که به واسطه کارکردشان خاصیت جمع‌کنندگی می‌یابند و انسان را و سکنی‌گزینی‌اش را با جهان پیرامون متصل می‌کنند، اغلب طرح‌های معماری و شهرسازی که دچار خطای مقیاس و کاربرد هستند، آلوده به شناخت‌های ابژه‌وار و ذهنی طراح و ماندن مطلق بر روی آن‌ها هستند، در حالی که در فهم شیء واره، زمانی که ایده‌هایی برای ایجاد تغییرات محیطی به صورت ذهنی مطرح می‌گردد ابتدالنا هر چیز (اشیاء، امور و...) از پیش جایگاه و نسبت خود را با هستی برای طراح روشن نموده‌اند و در نتیجه تغییرات محیطی طراح نیز خاصیت جمع‌کنندگی می‌یابند. در این محیط انسان ساخت مفاهیمی همچون *تقریب، نزدیکی، جمع‌آوری، هم‌افزایی* محیطی شکل می‌گیرد و هر امرکارکردی در محیط نسبت و مقیاس خود را در طراحی و محیط واقعی حفظ می‌نماید.

مفهوم دوری و نزدیکی در ادراک مقیاس:

کم شدن فاصله‌ها در عصر حاضر به دلیل رشد سریع تکنولوژی و انجام سفرهای بین‌المللی و حضور رسانه‌های جمعی پس از جنگ جهانی دستیابی سریع به اطلاعات را فراهم کرد و از عواقب منفی این مسأله ایجاد نوعی حس سادگی و تسلط کاذب شناختی

نسبت به محیط در انسان بود، که تقریب انسان را به ساحت وجودی اش تقلیل داد. دستیابی سریع به اطلاعات باعث ایجاد احساسی در ما شد مبنی بر اینکه ما به اشیاء و امور داخل در محیط زندگی خود در جهان نزدیک شده‌ایم؛ در حالی که با این شناخت کاذب از شناخت پیرامون خود بسیار هم دور شده‌ایم و نوعی دوری با اشیاء برقرار کرده‌ایم، در حالی که *سابقاً برای نزدیکی با اشیاء وارد محیط می‌شدیم و تجربیات عملی و زندگی روزمره را مورد ارزیابی قرار می‌دادیم*. همه مسافت‌ها در زمان و فضا در حال کوتاه شدن هستند، و این تقریب فاصله‌ها تغییرات ادراکی را به همراه داشته است (نیک‌فطرت ۱۳۹۷). اکنون انسان لحظه به لحظه اخبار و وقایع را از رادیو دریافت می‌کند؛ درحالی که پیش از این اگر هم چیزی می‌شنید سال‌ها پس از وقوع بود... مناظر غیرقابل دسترس قدیمی‌ترین فرهنگ‌ها در فیلم نشان داده می‌شود گویا در همین لحظه در میان شلوغی خیابان قرار دارند. انسان دورترین فاصله‌ها را در کوتاه‌ترین زمان پشت سر می‌گذارد؛ اما حذف دیوانه‌وار همه فاصله‌ها که در معماری، شهرسازی و برنامه‌ریزی نیز مبتلا به آن هستیم، ضرورتاً به معنی نزدیک شدن نیست؛ زیرا نزدیکی در کوتاهی فاصله نیست. آنچه از نظر فاصله بسیار دور است می‌تواند به ما نزدیک باشد؛ بنابراین فاصله کوتاه به معنی نزدیکی نیست و فاصله بسیار نیز نشان‌دهنده دوری نیست. متأسفانه همین دستیابی سریع طراحان به اطلاعات محیطی، از طریق رسانه‌ها و اینترنت، باعث عدم توجه و توقف کافی آن‌ها بر روی شناخت و فهم تناسبات و ارتباطات اجزاء محیط طراحی شده است و آن‌ها غافل از جریانات و وقایع روزمره زندگی به زعم اینکه محیط طراحی را خوب شناخته‌اند به سرعت وارد طراحی می‌شوند و در نتیجه وجود نقص کارکردی و غفلت از عناصر فعال محیط و دوری از محیط در کار و طراحی آن‌ها کاملاً مشهود است.

هایدگر در مقاله شیء (۱۹۵۰ م) این سوال را مطرح نمود؛ در مورد نزدیکی چه می‌دانید؟ چگونه می‌توانیم از ماهیت آن باخبر شویم؟ او پاسخ می‌دهد که ما هنگامی در دستیابی به این سؤال موفق می‌شویم که به این موضوع مراجعه کنیم که نزدیک چیست؟ نزدیک به ما آن چیزی است که ما آن را اشیاء (چیزها) می‌نامیم؛ اما شیء (چیز) چیست؟ انسان تاکنون هیچ اندیشه‌ای درباره شیء چونان شیء از جنبه نزدیکی به آن نداشته است. (همان) او شروع به ارتباط دادن فهم اشخاص از نزدیکی و ارتباطشان با اشیاء با واژه‌هایی همچون *تقریب فکری و تقریب فیزیکی* نمود و کوزه فرضی را به عنوان یک نمونه فیزیکی مورد بحث معرفی اشیاء قرار داد. وی مدعی بود هنگامی که ما کوزه را به مثابه یک ظرف بر میداریم، مسلماً آن را درک می‌کنیم که در اینجا *(به نظر می‌رسد)* ما آن را به عنوان یک شیء و نه یک ابژه صرف درک کرده‌ایم. توجه دقیق به اصطلاحات به کار برده شده توسط هایدگر بسیار مهم است. اول آن که جمله *«آن گونه به نظر می‌رسد که»*، یک فراخوانی است به جهت اهمیت دادن و اعتبار *تجربه انسانی بلادرنگ و بی واسطه از اشیاء* که به دور از حقایق انتزاعی است. تفسیر هایدگر از هستی با این حقیقت ساده آغاز می‌شود که جهان قبل از آن که کسی سعی کند آن را بازتاب دهد، همیشه وجود داشته است؛ منظور آن است که *ارتباط بی واسطه و آنی با هستی و وجود، در جامعه معاصر کمرنگ و پنهان شده است*. او معتقد است که هستی تا حد زیادی مربوط به پیش از ذهنیت می‌باشد و اندیشه در خصوص هستی، فعالیتی است که متعاقب آن انجام می‌گیرد. هایدگر این موضوع را مطرح می‌کند که، کاربرد کوزه به دلیل فضای خالی آن است. فضای خالی کوزه در بردارنده نیستی در مرکز خود است که این عامل کوزه را به یک شیء مفید و کارا تبدیل می‌کند. یک کوزه هرگز نمی‌تواند در علم، خالی در نظر گرفته شود، کوزه یک شیء بدیهی و واقعی است، افراد از نظر فیزیکی آن را به دست می‌آورند آن را برداشته و به دلیل شخصیت لمس کردنش، آن را با دست درک و حس می‌کنند. اندیشیدن در خصوص این شیء، صرفاً پس از حضور فیزیکی متفکر و کوزه آغاز می‌گردد. هایدگر عناصر چهارگانه (زمین، آسمان، قدسیان، و میرایان) را پیش شرط‌های وجودی هر «چیز» می‌داند و معتقد است این پیش شرط‌ها هستند که اشیاء را گرد هم می‌آورند و همین پیش شرط‌ها هستند که نزدیکی اشخاص و اشیاء را در تعامل با جهان اطراف برقرار کرده‌اند. این عناصر چهارگانه به دلیل آن ویژگی‌ای که باعث ارتباط آن‌ها با هم می‌شود، یک چیز محسوب می‌شوند، ماقبل هر چیزی که در حال حاضر رخ می‌دهد، آن موضوع در قالب یک چهارگانه حل شده و به صورت یک عنصر متحد و واحد در می‌آیند. توضیح در این خصوص از بحث این مقاله خارج است؛ ولی

مختصراً مفهوم آن جمع اضداد در یک شیء است. اضداد مادی و فرا مادی در یک شیء گرد هم می‌آیند و ظهور و بروز مادی پیدا می‌کنند. در برنامه‌ریزی و طراحی یکی از مهمترین مسائل نحوه برخورد ما با مسائل متضاد و اثرگذار در برنامه‌ریزی است چگونه بایست این‌ها را گرد هم آورد؟ لغات بسیار کلیدی در اینجا مطرح می‌شود **گرد آمدن**، **همراهی**، **جمع آمدن**. این چهارگانه‌ها فرصت‌هایی را در اختیار ما قرار می‌دهند تا ارزش کیفیت‌ها و شخصیت‌های خودمان را بدانیم؛ اشتراکات و تفاوت‌ها با ارجاع به ترکیبات چهارگانه آشکار و ظاهر می‌شوند. چنین اقداماتی راهی است برای احساس در خانه بودن؛ به عبارت دیگر نوعی همراهی با محیط‌های فراگیر اطراف؛ سکنی‌گزینی در این حس حاصل از همراهی، تعریف می‌شود. زمین، انسان‌ها را در خود جای داده است، در عوض انسان‌ها در زمین باقی می‌مانند، هایدگر این تفکر را که زمین، کالایی جهت استثمار است، به چالش می‌کشد. وی می‌گوید که بودن در روی زمین در گروهی با آسمان بودن است. زمین و آسمان درهم تنیده و به هم پیوسته باقی می‌مانند و این دو از نظر او، همراهم‌همیشگی هم هستند، در گروهی این‌ها نیروهایی وجود دارند که خارج از کنترل ما هستند و اینجا ماورایان مطرح می‌شود و انسان‌ها هم که میرایانند. کیفیت‌هایی همچون **حفظ کردن**، **دریافت کردن**، **در انتظار بودن** و آغاز کردن توسط این نیروها مطرح می‌شوند که کمتر در حیطه اراده و خواست انسان و بیشتر مرتبط با اراده‌های ناخواسته هستند. (پارا احمدی ۱۳۸۱).

شیئی به معنای جمع‌کنندگی (گردآورندگی) و مقیاس به معنای گردآمدن نسبت‌ها: برای هایدگر کوزه در وهله اول یک شیء بود؛ زیرا یک جمع‌کننده بود؛ لغتی که در بردارنده معنای ضمنی اجماع و سرهم کردن بود، و در معنای کلمه چیز، لغت انگلیسی چیز برگرفته از همان ریشه آلمانی آن یعنی (Ding) است هایدگر شروع به بازتعریف تاریخ معناها و تفسیر کلمه چیز به زبان یونانی، لاتین و زبان آلمانی کهن و کاربرد فلسفی این واژه می‌کند تا مهم‌ترین ریشه‌ای را که با ریشه کلمه جمع‌کنندگی مشترک است، بیابد. از دیدگاه هایدگر، وظیفه زبان، توصیف شیء در ارتباط با اطرافش می‌باشد. **کلمه چیز ضمایم زندگی را که در تجربه و کاربرد غوطه وراست توصیف می‌کند.** انعکاس شیء و نحوه کاربرد آن، صرفاً از طریق ساحت وجودی‌اش و در چارچوب عناصر چهارگانه قابل تعریف می‌باشد. اشیاء توانایی بالقوه‌ای برای در برگرفتن و جسمیت بخشیدن عناصر چهارگانه به‌عنوان پیش‌شرط‌های وجودی (اگزیستانس) دارند و در مقاله ساختن باشیدن اندیشیدن هایدگر این پتانسیل بالقوه را به ساختمان‌ها نسبت می‌دهد. هایدگر در بیان «نزدیکی چیست؟» می‌گوید: «ما به ماهیت نزدیکی نظر نمی‌کنیم. چیز، چیز است. در چیز شدن، زمین آسمان، قدسیان و فانیان قرار می‌گیرند. با قرار گرفتن چیز، دوری این چهارگانه‌ها به نزدیکی تبدیل می‌شود. این نزدیک آمدن، نزدیک شدن است، نزدیک شدن همان حاضر شدن نزدیکی است و نزدیکی هم نزدیکی می‌آورد و دورها را به سوی یکدیگر می‌کشاند و در حقیقت دوری را حفظ می‌کند. با حفظ دوری، نزدیکی دوری را نزدیک و نزدیکی را حاضر می‌کند. با چنین نزدیک کردنی، نزدیکی خود را در عین ظهور پنهان می‌سازد و از این رو نزدیک‌ترین خواهد بود (نیک‌فطرت، ۱۳۹۷)». در اینجا نزدیک‌ترین چیز به ما هستی است در عین اینکه دازاین بیشترین پرسش را از هستی دارد و آن را دورترین از خود می‌پندارد؛ زیرا که نزدیکی دوری و دوری نزدیکی را حفظ می‌کند. تجربه نزدیکی ممکن است از طریق قوای لامسه و مسائل شناختی و معرفتی و جامعه‌شناختی حاصل از انس با اشیاء درک شود و این **انس با اشیاء و امور مربوط به زندگی را یکی از بهترین راه‌ها برای دریافت مقیاس اشیاء در محیط** است. یک شیء، در تقابل با مرزهای پیچیده تجربه زیستی حاصل زندگی درگیر می‌شود، اگرچه ممکن است به صورت اصول ریاضی اندازه‌گیری شود؛ اما در وهله اول، از طریق تجربه به کارگیری آن و شناخت درونی حاصل از تجربه به دست می‌آید. چنین شناختی منجر به حس تقریب به جهان اطراف می‌شود. مردم از اشیاء استفاده می‌کنند بدون آن که به آنها فکر کنند، اشیاء، قابلیت‌هایی دارند که این ویژگی را از طریق انعکاس بر کاربران‌شان از خود بروز دهند، شخص نزدیک به چیزی است که آن را سریعاً درک می‌کند؛ اگرچه ممکن است دور از شخص باشد و یا شخص به واسطه دوری نمی‌تواند آن را سریعاً درک کند (همان).

ساختن سکنی گزیدن (باشیدن) اندیشیدن و ظهور مقیاس در محیط انسان ساخت

هایدگر در مقاله خود به نام ساختن سکنی گزیدن اندیشیدن بیان نمود که ساختن و سکنی گزیدن ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با هم دارند. از دیدگاه او، این فعالیت‌ها به واسطه اتصال و پیوند مردم با اشیاء موجود در مکان و تلاششان برای ساختن حس مکان با هم مرتبط هستند؛ ساختن و سکنی گزیدن در طول زمان، در تعامل و ارتباط متقابل باهم بودند. هایدگر اشاره می‌کند که بحران کمبود مسکن بعد از جنگ جهانی منجر به قطع ارتباط میان ساختن و سکونت کردن، به جای ساخت خانه‌ها شد که تأثیرگذارترین بحران در جهان معاصر را به جای گذاشته است. این بحران محصول ساختن و سکنی گزیدن مطابق اولویت‌های کارشناسان جامعه تکنوکراتیک رخ داد (همان). سکنی گزیدن باید درگیر با موضوع هستی و در تعامل با جهان باشد: صلح و آرامش، احساس رضایت داشتن، رهایی و آزادی. سکنی گزیدن، به مفهوم *کاشتن و پروراندن* است. سکنی گزیدن استقرار در میان چیزها بود. سکونت کردن به منزله مراقبت کردن، بوده است. او می‌پرسد بر اساس چه روشی ساختمان به سکنی گزیدن تعلق می‌یابد؟ ساختن و سکنی گزیدن در ابتدای امر یکسان فهمیده می‌شدند و به صورت فعالیت‌های یکسان که دارای اتصال حیاتی با حضور انسان در جهان بود. یک ساختمان نباید صرفاً به عنوان یک ایزه که قابل تحسین بوده و یا محصولی حاصل فرآیند مدیریت در ساخت و ساز درک و فهمیده شود؛ بلکه در درجه اول بخشی از تجربه مداوم انسانی حاصل از ساختن و سکنی گزیدن است. او این موضوع را با تشریح یک *ساختمان به مثابه «شیء ساخته شده»* تقویت می‌کند. معماران و تاریخ‌نویسان تمایل دارند تا معماری، بیشتر بر اساس اولویت‌های زیبایی‌شناختی و کمتر بر اساس اولویت مردمانی که مکان‌هایی را به منظور فراهم آوردن فعل سکونت برای خودشان می‌ساختند، مورد قضاوت قرار گیرد. هایدگر معتقد بود تا هنگامی که نپذیرفته‌ایم هر ساختنی، خود نوعی سکنی گزیدن است، نمی‌توانیم از سرشت ساختن ساختمان‌ها جو یا شویم، چه رسد به آن که بتوانیم به خوبی تصمیم بگیریم. این گونه نیست که ما چون سازنده‌ایم ساکنیم، بلکه می‌سازیم و ساخته‌ایم چون سکنی می‌گزینیم و می‌خواهیم سکونت کنیم و این *(می‌خواهیم سکونت کنیم)* تعیین‌کننده در روابط عوامل دخیل در مساله طراحی می‌باشد، هرگز نباید محیط انسان ساخت ما، عاری از *کیفیات زندگی* باشد و بایست مقیاس بنا تمام توجهش بر مبنای کارایی بر اساس سکونت کردن ما و کیفیات آرامش یافتن ما در معماری پس از ساخت باشد. سکنی گزیدن استقرار در میان چیزهاست و ویژگی بنیادین سکنی گزیدن، *نگهداری و محافظت* است، هایدگر واژه تقوا را برای سکنی‌گزینی به مفهوم گوش دادن و آماده شدن برای رویارویی با جهان اطراف به کار برد و حفظ و حراست را به مفهوم امور و چیزها را به دست ماهیت حقیقی خود سپردن، و از اراده به سلطه بر آن‌ها پرهیزکردن می‌داند. عمل ساختن از نظر او صرفاً نمی‌تواند برای خانه‌ها یا مدارس یا ادارات باشد؛ بلکه هرگونه تعاملات و کنش‌های انسانی حاصل از ساختن و سکنی گزیدن، از مبلمان گرفته تا شهرها را در برمی‌گیرد. هر نوع محیط انسان ساختی که انسان بر روی زمین ایجاد می‌کند می‌تواند خاصیت جمع‌کنندگی، در برگرفتن، پناه دادن، حفظ و حراست از حیات داشته باشد، و عوامل متضاد و متفرق که برنامه‌ریزی و طراحی با آن‌ها روبروست با این واژگان گرد هم می‌آیند *ساختمان جمع‌کننده این نسبت‌های متضاد است نه اینکه ساختمان خود پس از ساخت متفرق‌کننده امکانهای زندگی آدمی باشد؛ گرد آمدن نسبت‌های عوامل فعال ناهمسان محیط همان مقیاس پیدا کردن محیط انسان ساخت است.* هایدگر واژه رویم (ruam) را به معنای مکانی خاص و آزاد برای استقرار داشتن و منزل کردن و (فضا) را آن چیزی می‌داند که جا و مکان برای آن ساخته شده است و در توضیح (محدوده) گفت آن چیزی نیست که توقف را به همراه داشته باشد، محدوده آن چیزی است که چیزها حضور داشتن خود را در او از سر می‌گیرند و فضا آن چیزی است که مکان برای او ساخته شده است و آن چیزی که مکان برایش ساخته شده است همواره به یمن وجود آن مکان انجمن یافته و استقرار می‌یابد. جهان، به مکان‌های متقاطع از انواع زیادی از گونه‌ها، ابعاد، فرم‌ها و مقیاس‌ها تقسیم شده است: مکان‌هایی که توسط افراد که به وسیله آن‌ها نگهداری شده و باقی مانده و یا به اشتراک گذاشته شده است، هویت بخشی شده است (همان). فعالیت‌هایی که شامل هویت بخشی به مکان هستند، هرگز منطقی و یا سیستماتیک نیستند؛ بلکه به صورت سوژه محور، تجربی، تغییرپذیر و تصادفی باقی

می‌مانند. مکان هویت داده شده توسط یک شخص، می‌تواند به گونه‌ای دیگر و از طریق تجسم فیزیکی فضا در ذهن، هویت دهی شود. انسان، ساختن سکنی گزیدن را از طریق ماتریس ادراک فضایی، درک می‌کند؛ بنابراین از طریق پیدا کردن شرایط سکونت کردن، شخصیت پیدا می‌کند. سنجش ریاضیاتی از عهده درک فاصله‌ها برنمی‌آید. از دیدگاه هایدگر، فضا و مکان در ابتدا می‌بایست از طریق تجربه انسانی ساختن و سکنی گزیدن به دست آید و نه از طریق ریاضیات. هایدگر بر این موضوع تأکید دارد که زمانی که بشر مانند با چیزها را تجربه می‌کند، زمین را مراقبت می‌کند، آسمان را می‌پذیرد؛ بنابراین از این راه، میرایان از چیزهای رشد یابنده مواظبت می‌کنند و آن‌ها را پرورش می‌دهند و به‌ویژه چیزهایی را که نمی‌رویند می‌سازند. ساختمان‌ها چنین چیزهای ساخته شده‌ای هستند که عالم را گرد می‌آورند و باشیدن را ممکن می‌سازند. لغت پرورش دادن و رویانیدن از واژه‌هایی است که در ظهور مقیاس در محیط‌های انسان ساخت بایست مورد توجه ویژه قرارگیرد و تغییرات محیطی باید از جنس پرورش دادن باشد. در فضایی که به مثابه ابعاد و اندازه صرف درک می‌شود، ما فضا را صرفاً در لایه‌های متعدد سه بعدی (XYZ) ارائه می‌دهیم (شولتز، ۱۳۸۱). با این حال اتاق ساخته شده به وسیله این لایه‌ها دیگر صرفاً به وسیله فاصله‌ها درک نمی‌شود. این دیگر صرفاً یک فضا نیست و چیزی بیشتر از توسعه دادن (گسترش دادن) صرف نیست؛ بنابراین از یک فضای گسترش یافته انتزاع بیشتری حاصل می‌گردد تا از روابط تحلیلی-جبری در ریاضیات... بنابراین فضایی که توسط روش ریاضیاتی ایجاد می‌گردد، صرفاً فضا خوانده می‌شود؛ صرفاً یک فضا، اما در این معنای فضا، فضا شامل فضا و مکانی نیست. ما در آن هیچ مکانی را نمی‌یابیم (همان). به هیچ وجه نمی‌توان اندازه‌های عددی را بر مبنای ماهیت فضاها و مکان‌ها قرار داد به بیانی دیگر، ریاضیات در اینجا وسیله سنجش خوبی نیست؛ (میتروویچ، ۱۳۹۸) روش ریاضیاتی صرفاً می‌تواند به عنوان یک شیء محصور توصیف شود و فاقد بیان درست از ابعاد اسرار آمیز فضای تهی داخل آن است. از دیدگاه او نیستی ارزشمندترین پرسش است؛ اصطلاحی که در آن ساحت وجودی، تیره و مبهم به نظر می‌رسد. (همان) از دیدگاه هایدگر، علم هرگز نمی‌تواند این گونه سؤال کند که چرا نیستی نیست؟ زیرا اصطلاح نیستی، در سایه ساحت وجودی انسانی اعتبار یافته است. اگر یک فرمول ریاضی برای زندگی نوشته شده بود آنگاه همه مسائل مرتبط با زندگی قابل پیش بینی بود؟ آیا آنگاه انگیزه‌ای برای تلاش‌های عقلانی بشری باقی می‌ماند؟

– آزمون میدانی سنجش مقیاس در محیط‌های انسان ساخت از طریق هرمنوتیک در پل خواجو به عنوان نمونه موردی (شکل-۴): پل خواجو از آثار دوره حکومت صفویان در شهر اصفهان است که در مسیر تردد مردم این شهرو عبور از رودخانه زاینده‌رود به زمین‌های جنوب شهر و دسترسی به تخت فولاد محل دفن مردگان در آن زمان ساخته شده است. سنجش مقیاس از طریق ویژگی‌های هرمنوتیک کاملاً بر آن منطبق است و امر سکنی‌گزینی در این محیط انسان ساخت به خوبی اتفاق افتاده و نزد مخاطبان خود یک مکان هویت یافته است. مقیاس این مکان با مقیاس محیط طراحی ارتباط و تطابق دارد، این مکان با قالب پیوستی خود که قبل از ساخت پل خواجو ضمیمه محیط بوده است تناسب دارد، خاصیت‌های محیط طراحی را به خوبی شناخته و مسئولیت روابط پویا و آنچه در محیط جاری بوده است را طراح قبل از ساخت پل به عهده گرفته است و تغییر ایجاد می‌کند یعنی ساخت پل آن امکان‌های محیط را تقویت نموده و هرگز سرکوب نکرده است، به عبارتی امور جاری در محیط را در خود مشارکت داده است، این مکان واجد ویژگی‌های ساختن در هرمنوتیک یعنی واژگانی چون مشارکت، جمع آمدن، گرد آمدن، هم افزایی، حفظ و حراست نمودن، تقریب، نزدیکی، پناه‌دادن، محافظت نمودن و در انتظار بودن است، جمع‌آوری متضادها (سکون و حرکت،



ماخذ <http://www.karnaval.ir>



شکل ۴- پل خواجو

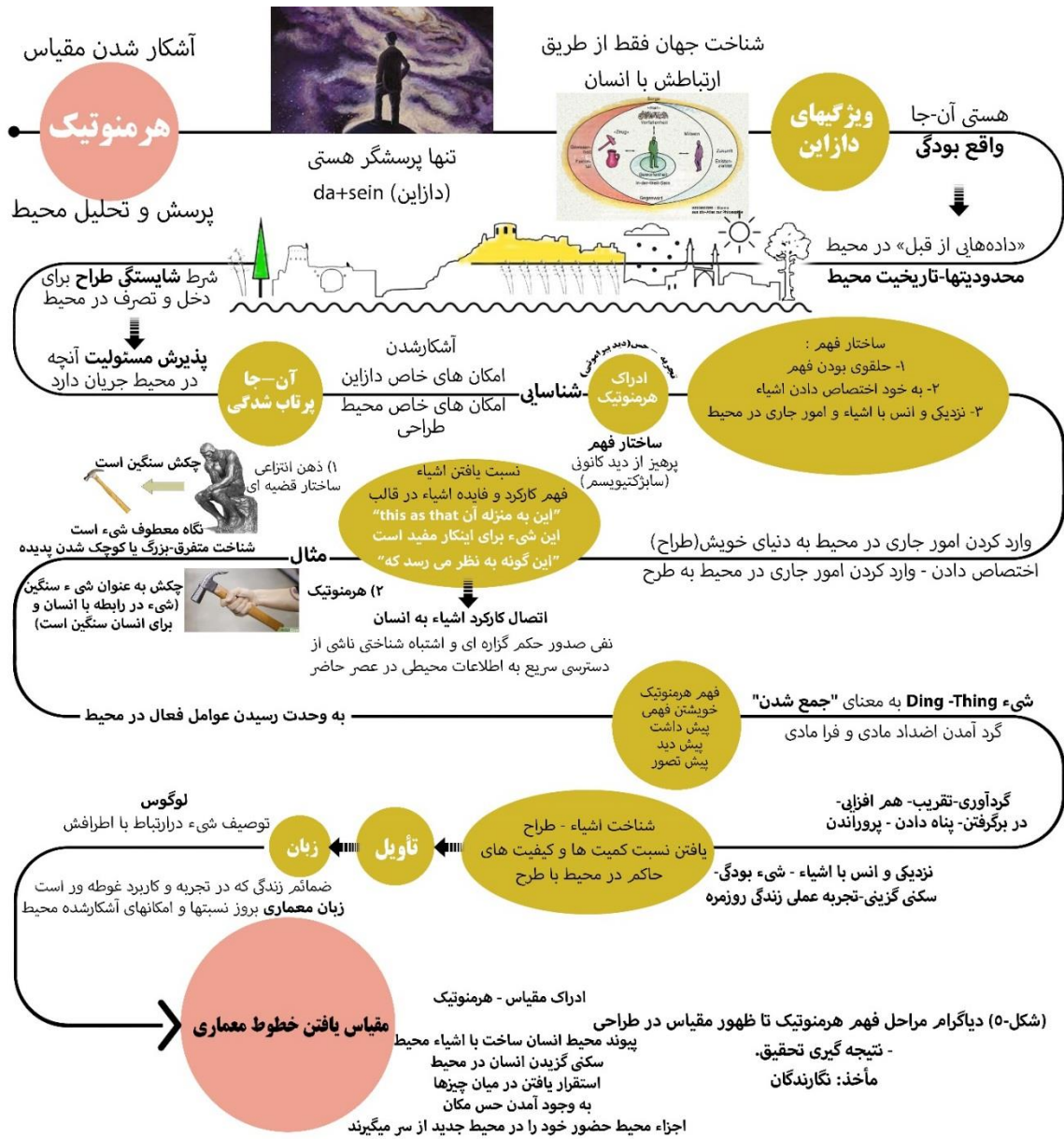
سکوت و جوش و خروش، نور و تاریکی، هستی و نیستی)، کمیت‌ها و کیفیت‌ها و امکان‌های این محیط انسان ساخت به هیچ وجه متفوق و آشفته نیست، مکانی است که چهارگانه‌ها را در خود گرد آورده است و گرد این پل مکان‌های زیادی اجازه حضور یافته‌اند. این پل صرفاً

کرانه‌های دو طرف رودخانه را به هم متصل نمی‌کند؛ بلکه گویی کرانه‌ها با پل به تظاهر و وجود آمده‌اند حال آنکه قبل از احداث پل نیز آنجا بوده‌اند، همه جهات فنی ساخت، عرض معبر عبور و مرور کاملاً متناسب با محیط است، مقیاس ساخت پل با تمام نسبت‌های پنهان و آشکار در محیط طراحی ارتباط دارد، مقیاس پل کاملاً پذیرای نزولات جوی است و دهانه‌ها آب را در تمام شرایط از سیل گرفته تا شرایط عادی عبور می‌دهد و قرن‌ها است که این پایداری را حفظ نموده است. جریان رودخانه در این پل باز زنده‌سازی و تجدید حیات می‌شود، این پل عابری خود را که هدف اولیه‌شان عبور از یک سوبه‌سوی دیگر رودخانه بود متوقف می‌کند به سکون و حرکت وامی‌دارد و آن‌ها را در خود پناه می‌دهد، آن‌ها در گرد هم می‌آورد فانیان (انسانها) در آن سکنی می‌گزینند. اینجا یک پل ساده نیست یک مکان است، یک مکان هویت یافته، پل زمین‌های اطراف را به مثابه چشم‌انداز رودخانه گرد خود آورده است، زمین اینجا آسمان را مورد تاکید قرار می‌دهد و آسمان زمین را. تمام نسبت‌ها و عوامل فعال در این پل دیده شده‌اند و کارایی خود را و نسبت و مقیاس خود را حفظ نموده‌اند. خاصیت اشیاء در قالب (این به منزله آن یا این شیء برای این کار مفید است) به صورت خود آگاه یا ناخودآگاه مورد ادراک طراح بوده است طراح این پل مسئولیت آنچه در این محیط سودمند بوده است را قبل از طراحی بر عهده گرفته است و بدین جهت همه عناصر کارآمد بعد از ساخت پل تجدید حیات شده و اجازه از سرگیری یافته‌اند در این پل اتفاق افتاده است، محیط انسان ساخت در اینجا مقیاس خود را یافته است و محیط طراحی با پرسش طراح پل به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه مقیاسش را برای طراح آشکار نموده و تاویل شده است.

۴- یافته‌ها و نتیجه‌گیری

- خطای ادراک مقیاس در طراحی با عدم موفقیت پروژه‌های معماری و شهرسازی رابطه‌ای موثر و مثبت دارد، شاهد امر ناکارآمدی و عدم ادراک کافی از مقیاس در طراحی پروژه‌های مورد بحث و بررسی قرار گرفت و بر ارتباط مثبت و موثر بین آنها تاکید گردید، قابل توجه است که عدم موفقیت پروژه‌های ذیل بر اساس برجستگی نارضایتی عمومی در جامعه و ظهور و بروز آن در جراند و خبرگزاری‌ها، مشکلات به وجود آمده در محیط طراحی برای سازمان‌های اداری بعد از افتتاح و اجرای طرح‌های مذکور و همچنین عدم برگشت سرمایه‌گذاران در پروژه‌های مذکور قابل اثبات است و در این تحقیق مفروض در نظر گرفته شده است.
- پروژه‌هایی که برای جمع‌آوری اطلاعات محیطی در محیط طراحی قبل از شروع طراحی ارزش قائل می‌شوند، نسبت به پروژه‌هایی که این روند را به درستی طی نمی‌کنند یا به کسب اطلاعات محیط طراحی صرفاً از طریق منابع مجازی اعم از جراند و یا اینترنت، قبل از طراحی اکتفا می‌کنند، بسیار موفق‌تر در کارآمدی بعد از افتتاح هستند و به ادراک صحیح از نسبت‌های جاری بین عوامل فعال در محیط طراحی و فهم مقیاس بهینه محیط انسان ساخت ایجاد خود نزدیک‌تر شده‌اند.
- بررسی‌های به عمل آمده در نحوه رایج جمع‌آوری اطلاعات محیط طراحی توسط طراحان و تیم‌های برنامه‌ریزی به ویژه در پروژه‌های فوق‌نشان از آن دارد که ادراک عوامل فعال در محیط از طریق ادراک ریاضی‌وار و ادراک سوپژکتویسم ناکافی است و با توجه به گستردگی و پیچیدگی اطلاعات کمی و کیفی جاری در محیط و فراموش شدن آن‌ها در روند طراحی، تقریباً شناخت از این طریق غیرممکن و بسیار خطاپذیر است؛ در مقابل تفکر سوپژکتویسم در فلسفه راه و روش فهم در علم هرمنوتیک مطرح است؛ این تحقیق به کارگیری آن را برای سنجش مقیاس در طراحی محیط‌های انسان ساخت ممکن و موفق‌تر می‌داند.
- چگونگی سنجش مقیاس در طراحی محیط‌های انسان ساخت از طریق هرمنوتیک در این تحقیق به دست آمد و با توجه به روش تحقیق حاضر گفتمان چگونگی فهم در هرمنوتیک سمت دیگر طیف استدلال سنجش مقیاس در محیط طراحی از طریق هرمنوتیک را پاسخ داده است که در خلال مطالب قسمت بحث و تحلیل نتایج همان بحث بیان گردید، در پایان جمع‌بندی این مراحل به صورت ترسیم دیاگرام سنجش مقیاس از طریق هرمنوتیک در محیط‌های انسان ساخت (شکل-۵) به صورت ذیل

ارائه می‌گردد، امید است مقاله حاضر آغازی باشد جهت تحقیقات بیشتر در این حوزه بسیار مهم و تاثیرگذار در طراحی معماری، برنامه‌ریزی و حکمرانی شهری.



پی نوشت:

1. Gadamer-Heidegger-Schleiermacher-Dilthey.
2. Norberg Schulz-Uolevi Pallasmaa-Ponty.
3. Martin Heidegger 1889-1976.
4. Being and Time 1927.
5. Hermeneuicn.
6. facticity.
7. context.
8. perspective.
9. X as useful for Y.
10. logos.

منابع:

- احمدی، بابک (۱۳۸۳). ساختار و هرمنوتیک، تهران، گام نو.
- احمدی، بابک (۱۳۹۸). هرمنوتیک مدرن، تهران، نشر مرکز.
- بلیخاری قهی، حسن (۱۳۹۶)، فلسفه، هندسه و معماری. تهران. دانشگاه تهران.
- بیرو، آ. (۱۳۷۰). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه: ب، ساروخانی. تهران: کیهان.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۴). علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس.
- پیروای، ونک، (۱۳۹۴) رویکردی فلسفی به فضا و سیمای شهر، فصلنامه مطالعات فرهنگ ارتباطات، سال ۱۶ شماره ۲۹.
- پالاسما، یوهان، (۱۳۹۳)، چشمان پوست، ترجمه علیرضا فخرکننده، تهران، نشر چشمه.
- شار، آدم، (۱۳۹۷)، هایدگر برای معماران، ترجمه دکتر مرتضی نیک فطرت، تهران، انتشارات فکر نو.
- جابری، طالب، (۱۳۹۷)، هستی و زبان در اندیشه‌های دیگر، تهران، انتشارات ققنوس.
- خالقی، احمد (۱۳۸۵). قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی - سیاسی معاصر، تهران، گام نو.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۸. لغتنامه دهخدا. انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ریکور، پل (۱۳۸۴). زندگی در دنیای متن (شش گفتگو و یک بحث)، ترجمه بابک احمدی، تهران، مرکز.
- ساکالوفسکی، رابرت (۱۳۸۴). درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، گام نو.
- سایت خبری تابناک، (۱۳۹۰)، بزرگترین اشتباهات معماری جهان، <https://www.tabnak.ir/fa/news>.
- سایت خبری فارس، (۱۳۹۶)، محمدی، ارگ جهان‌نما لکه‌نگی در مرکز شهر اصفهان، <https://www.farsnews.ir/news>.
- شیری، طهمورث، عظیمی، ندا. (۱۳۹۱). بررسی مقایسه‌ای تحلیل محتوای کیفی و روش هرمنوتیک. مطالعات جامعه‌شناسی، ۱۵(۵)، ۷۹-۹۹.
- صافیان، محمدرضا، انصاری، مانده، غفاری، علی، مسعود، محمد. (۱۳۹۰). بررسی پدیدارشناختی - هرمنوتیک نسبت مکان با هنر معماری. مجله پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز، ۸(۵)، ۹۳-۱۲۹.
- کریر، راب، (۱۹۸۹). تناسبات در معماری. ترجمه محمد احمدی نژاد. نشر خاک. (۱۳۸۷).
- لینداگروت، دیویدوانگ، (۲۰۰۲). روش‌های تحقیق در معماری، ترجمه دکتر علیرضا عینی‌فر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لولر رابرت (۱۳۶۸): هندسه مقدسه، ترجمه‌هایده معیری، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مجله گردشگری الی گشت، تیم خبری (۱۳۹۶) <https://www.eligash.com/Blog/travelguide>.
- مرلوپوتنی، موریس، ۱۳۹۱، جهان ادراک، ترجمه فرزاد جابر الانصار، تهران، انتشارات ققنوس، (۱۹۴۸م).
- معین، محمد (۱۳۸۶). فرهنگ معین. نشر آدین چاپ سوم.
- میتروویچ، برانکو، ۱۳۹۸، فلسفه برای معماران، ترجمه احسان حنیف، تهران، انتشارات فکر نو.
- نوربرگ - شولتز، کریستیان، (۱۳۸۱)، مفهوم سکونت به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیر یاراحمدی، چاپ دهم، تهران، نشر آگه.
- نوربرگ - شولتز، کریستیان، (۱۳۹۳) گزیده‌ای از معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروزی برازجانی، انتشارات پرهام نقش، تهران.
- واعظی، احمد. (۱۳۸۱). درآمدی بر هرمنوتیک. تهران: پژوهشگاه نشر و فرهنگ اسلامی.
- نقش جهان پارس (۱۳۹۲). طرح مجموعه شهری غرب استان اصفهان مصوب شورای عالی معماری و شهرسازی ایران.
- Herda, E. A. (1999). Research conversations and narrative: A critical hermeneutic orientation in participatory inquiry. Praeger Publishers.